

اتحاد کورد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

اردیبهشت ۱۳۷۵ * شماره ۲۵ * سال سوم

تروریسم رژیم جمهوری اسلامی در عرصه سیاست بین المللی

وقوع یک سلسله عملیات تروریستی در بهمن و اسفندماه گذشته در شهرهای مختلف اسرائیل و بیت المقدس، که منجر به کشته و زخمی شدن عده کثیری از افراد بیگناه شد، بار دیگر مسئله تروریسم رژیم جمهوری اسلامی را در صحنه سیاست بین المللی و افکار عمومی جهانی مطرح ساخت.

لازم نیست دولتهای غربی جا و بیجا در اقصا نقاط عالم به دنبال آثار جرم و جنایات رژیم جمهوری اسلامی بگردند. در خود این کشورها، دهها مورد ترور و آدمکشی و آدم ربایی توسط ارگانها و عوامل حکومت اسلامی وجود دارد. کافایت که همین موارد را تا مرحله نهائی و تحقق عدالت قضایی و انسانی پیگیری کنند

صفحه ۸

حکم بازداشت فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم

صفحه ۱۰

برگزاری دور اول انتخابات مجلس رژیم و نتایج اولیه

این دور انتخابات، علاوه بر ویژگیهای خود، صف بندی بخشی از نیروهای درونی رژیم علیه انحصارطلبی جناح رسالت- خامنه ای، مهار جناح رسالت- خامنه ای در انحصار کرسیهای مجلس و بالاخره تشدید اختلافات درونی و عیانتر شدن آنها از مواردی است که توجه به آنها حائز اهمیت می باشد.

صفحه ۵

گزارشی از دادگاه میکونوس

صفحه ۱۱

زن تنها، متهم ردیف اول

صفحه ۲۲

مباحث تدارک کنگره

■ بحثی کوتاه حول بحران

چپ و راههای برون رفت از

آن

صفحه ۱۳

■ ایران بدون هاشمی

رفسنجانی!

صفحه ۱۴

■ گامهای انقلاب ایران

(انقلاب سیاسی—

اصلاحات اجتماعی)

صفحه ۱۶

کنفرانس «شرم الشیخ» و

صلح محتضر

صفحه ۱۸

سخنان عرفات در

«شرم الشیخ»

فاروق قدومی و مسئله صلح

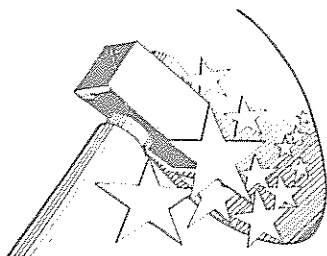
صفحه ۱۸

صلح در بوسنی و

چشم اندازها

صفحه ۲۴

خجسته باد اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز همبستگی جهانی کارگران



* اخراجها، مساله ای اصلی برای کارگران!

صفحه ۲

* افت شدید قدرت خرید کارگران

صفحه ۴

اخراج‌ها، مساله‌ای اصلی برای کارگران!

کارگران، بر مطالبات دیگر جنبش کارگری بسیار وسیع بوده است. همانقدر که مبارزه علیه اخراج‌ها، همبستگی در میان کارگران را برمی‌انگیزد، تبدیل کارگران به افراد صاحب اختیار در بازخريد خود، این همبستگی و اتحاد را از درون سست کرده، می‌پوساند. از طرف دیگر خطر دائمی در حال اخراج بودن، یا با وسوسه‌ی بازخريد به سر بردن، دیگر روحیه‌ی پرداختن به مسائل دیگر و از جمله به افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار را تضعیف می‌نماید. همین واقعیتها نیز، جنبش کارگری کشور ما را در شرایطی که فاقد هر گونه تشکل جدی است، هر چه بیشتر به یک موضع تدافعی سوق می‌دهد. این همه در شرایطی است که کارگران بیش از همه، زیر فشار بحران اقتصادی حاکم بر جامعه قرار دارند و طمع دو جانبه‌ی «تعدیل اقتصادی» شده‌اند.

طرح تعدیل اقتصادی، اگرچه در مجموع به ورشکستگی عمومی جامعه دامن زده است، اما، بیش از همه وضعیت اقتصادی کارگران را تخریب نموده، در عین حال مستقیماً متوجه آنان بوده است. کارگران، در تمکین این که از مصائب مربوط به بحران و گرانی و تورم ناشی از این طرح، بدلیل وضعیت اقتصادی ضعیف خود، لطمات جبران‌ناپذیری دیده‌اند و سطح زندگی‌شان به شدت تنزل یافته است، در عین حال، خود موضوع «تعدیل» بوده، در معرض ساقط شدن از هستی، در نتیجه‌ی اخراج و بیکاری قرار دارند. همین واقعیت اجتناب از شر بزرگ‌تر نیز، در بسیاری موارد تحمل شریاری کوچکتر را در محیط کار توجیه می‌کند.

امروز به جرات می‌توان گفت که جنبش کارگری ایران، در مقابل اخراج و اشکال پوشیده و مطمئن آنها که همه‌ی حوزه‌های دیگر مبارزات کارگران برای تحقق مطالبات خود را تحت تاثیر خویش قرار داده است، بیش از همیشه نیازمند اتحاد و تشکل است. سر ریز خشم کارگران در محل زندگی خود در این یا آن گوشه فقیرنشین کشور، می‌تواند گامی در جهت یک جنبش عمومی تلقی شود، اما به هیچ وجه جایگزین جنبش مستقل خود کارگران نیست. کارگران برای تغییر شرایط به نفع خود برای متوقف ساختن سیاست تعدیل نیروی انسانی، نیازمند فراتر رفتن از حد اعتراضات در سطح این یا آن کارخانه، و همبستگی گسترده‌تری هستند. و این درست آن چیزی است که ارگان‌های اصطلاح کارگری وابسته به رژیم درصدد جلوگیری از تحقق آن هستند. ایجاد تشکیلات مستقل کارگران برای مقابله با تعرض به حقوق اولیه خود!

گسترده‌ای را سازمان دهد. اما اقدامات اولیه رژیم در این زمینه با اعتراضات گسترده کارگران، حتی مقاومت ارگان‌های کارگری خود رژیم از جمله خانه کارگر مواجه گشت. دولت در مقابل این اعتراضات عقب نشست، اما از سیاست خود دست نشست.

امروز دیگر جمهوری اسلامی، البته، مثل سالهای نخست تعدیل اقتصادی، بی‌محابا دست به اخراج نمی‌زند و برای اجتناب از گسترش ناآرامی در میان کارگران، راههای جدیدی را انتخاب کرده است. سیاست اخراج کارگران پس گرفته نشده، تغییر شکل داده است. از جمله این اشکال طرح بازخريد کارگران، تبدیل قراردادهای کار موجود به قراردادهای پیمانی، با مزایای بیشتر از قبل، اما بی‌ثبات از نظر شغلی و انتقال کارگران از کارخانه‌ای به کارخانه‌ی دیگر است. این قبیل اخراج‌ها، ظاهراً اخراج نیستند. کارگری که خود را بازخريد می‌کند، ظاهراً داوطلبانه و به تصور این که با دریافت مقدار قابل توجهی پول نقد، کار و کاسبی جدیدی راه خواهند انداخت، خود را بیکار می‌کند. در تبدیل قراردادهای کار، رژیم بر آن است که از نیاز روزمیره کارگران به دستمزد مناسبتر، سوءاستفاده نماید و راه اخراج آنها را هموار سازد. شگرد دیگر رژیم، که بسیار معمول است دادن قبول استخدام کارگران در کارخانه‌های دیگر است.

جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران، در حقیقت با تغییر شکل، اخراج‌ها را متوقف نساخته‌اند، بلکه همه‌ی امکانات خود را به کار گرفته‌اند که عمل مشترک علیه سیاست خود را تضعیف نموده، همبستگی کارگران را در هم بشکنند. مساله‌ی اخراج را به امر این یا آن کارگر تبدیل نماید. روشن است که آنها این اشکال اخراج را تا زمانی که مقاومت کارگران را کاملاً درهم بشکنند، به کار خواهند بست و زمانی که احساس کنند، جنبش کارگری قادر به مقاومت در برابر تعرضات جدید نیست، یورش‌های آشکار و گسترده‌تری را سازمان داده، دوباره اخراج‌های بیشتری را از سر خواهند گرفت.

رژیم علیرغم این، به اهداف تعدیل اقتصادی خود دست نیافته است. واگذاری بخشی دولتی به بخش صنعتی، عمدتاً به واگذاری کارخانجات به این یا آن باند درون رژیم خلاصه گشته است. هیچ سرمایه جدیدی جذب مدار بسته و اقتصاد ورشکسته دولتی نشده است. این امر، اما، خطر اخراج‌ها را از میان نبرده است، بلکه ادامه و تشدید آنها را دوچندان نموده است. تاثیر اخراج‌ها و موج جدید بازخريد

در طول یک سال گذشته، هم چون چند سال گذشته، یکی از مسائل اصلی کارگران همچنان مساله اخراج‌ها و بیکار سازی‌های جدید بود. این امر که بلاانقطاع و به اشکال مختلف اعمال می‌شود، از یک سو کارگران را در مبارزات خود برای برخورداری از حقوق اولیه خویش محتاطتر ساخته است و از طرف دیگر به اعتراضات گسترده‌ی کارگری در موسسات مختلف دامن زده است. از آن جمله بوده است اعتصابات کارگران خودروسازان، بنز خاور، نساجی قائم‌شهر و...

البته دولت جمهوری اسلامی، بعنوان بزرگ‌ترین کارفرما، از همان آغاز حیات خود، به انحاء مختلف تحت عنوان حذف نان‌خورهای اضافی، در تلاش اخراج کارگران در بخش‌های مهم صنایع دولتی بوده است. اما این امر، بعد از جنگ ابعاد دیگری به خود گرفت و به یک سیاست «از پیش تعیین شده و هدفمند و استراتژیک اقتصادی در امر «بازسازی» بعد از جنگ رژیم که شاه بیت اصلی آن» تعدیل اقتصادی» بود، مبدل گشت.

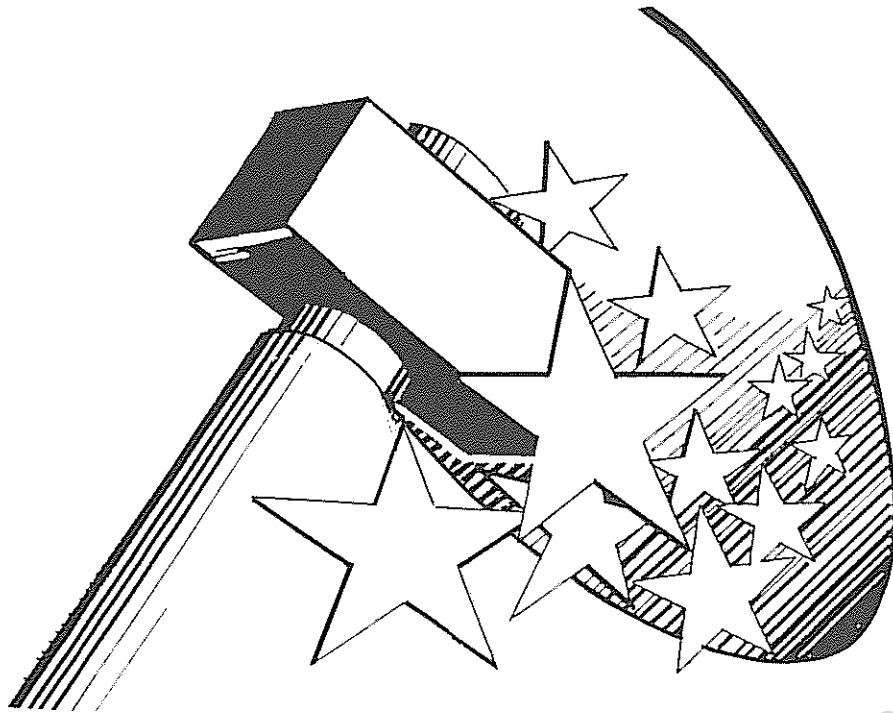
وقتی که جنگ متوقف شد، کیسه‌ی جمهوری اسلامی خالی شده بود. تمامی ذخائر ارزی کشور را هشت سال جنگ بلعیده بود. دولت ورشکسته بود و بخش خصوصی نقدینگی هنگفتی را در اختیار خود داشت که حاضر به سرمایه‌گذاری نبود. دولت جمهوری اسلامی، با طرح تعدیل اقتصادی و در واقع واگذاری بخش دولتی اقتصاد به بخش خصوصی تلاش نمود، از یک طرف نقدینگی موجود در بخش خصوصی را جذب نموده، از طرف دیگر شانه‌ی خود را از زیر بار تعهدات اقتصادی در مقابل کارگران کارخانجات مختلف خالی کند.

سران دولت، به این واقعیت آگاه بودند که از جمله شرایط بخش خصوصی، «تعدیل نیروی انسانی» در کارخانجات است یعنی اخراج دسته‌جمعی کارگران برای به صرفه بودن موسسه یا کارخانه.

«تعدیل نیروی انسانی»، در واقع تدبیر رژیم در مقابل خواست بخش خصوصی در زمینه برخورد به کارگران و بیرون ریختن آنها از کارخانجات بود. سرمایه‌داران علاوه بر آن که خواهان آن بودند که شرایط سودآوری و امنیت سرمایه‌شان فراهم گردد، هم چنین تخلیه کارخانجات از کارگران، و باز بودن دست آنها در این زمینه، از همان قبل از واگذاری کارخانجات را طلب می‌کردند.

دولت جمهوری اسلامی برای تامین این شرایط، نخست تلاش کرد بقول ناطق نوری، یک جراحی بزرگ راه انداخته، اخراج‌های

خجسته باد اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز همبستگی جهانی کارگران



امسال کارگران جهان، یکصد و دهمین سالگرد اول ماه مه را جشن می‌گیرند و بار دیگر همبستگی بین‌المللی خود در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری به نمایش می‌گذارند.

اول ماه مه امروز در بسیاری از کشورهای جهان بعنوان روز کارگر به رسمیت شناخته شده و رسماً تعطیل است. کارگران این کشورها در مبارزات خود به این مهم دست یافته‌اند. اما هنوز کم نیستند کشورهای که دولت‌های سرمایه‌داری در آنها، از به رسمیت شناختن اول ماه مه سر باز می‌زنند و خواست به رسمیت شناختن روز کارگر و تعطیلی آن یکی از خواست‌های اولیه کارگران محسوب می‌شود و در روز اول ماه مه برای تحقق آن مبارزه می‌گردد.

صد و ده سال پیش، در سال ۱۸۸۶، روز اول ماه مه، کارگران شیکاگو با برگزاری تظاهرات خواهان محدودیت ساعات کار به ۸ ساعت در روز شدند. تظاهرات آرام کارگران، اما، به بیرحمانه‌ترین شکل سرکوب شد. مبارزات کارگران علیرغم این سرکوب متوقف نگشت و جنبش اول ماه مه، جنبش هشت ساعت کار روزانه، ادامه یافت.

دولت و سرمایه‌داران، تلاش کردند، از راه دیگری مقاومت کارگران را درهم بشکنند به بیدادگاههای آنها چهار نفر از فعالین جنبش کارگری، آلبرت پارسوتر آگوست اسپایز، جرج انگل و آدولف فیشر را محکوم به مرگ نمودند. اما با اعدام آنان نیز جنبش کارگران از پای ننشست. اول ماه مه پژواکی جهانی یافته بود. بدین گونه بود که چهار قربانی جنبش هشت ساعت کار در تمامی جهان پراوازه شدند و بعنوان پیشتازان مبارزات کارگری، جاودانه گشتند.

اول ماه مه، دوباره تکرار شد. انترناسیونال دوم آن را رسماً روز جهانی کارگر اعلام داشت. خواست هشت ساعت در شیکاگو متوقف نشد و در تمامی کشورهای جهان به خواست جنبش کارگری مبدل شد.

از اول ماه مه ۱۸۸۶ تاکنون، جنبش کارگری دستاوردهای عظیمی را نه فقط در محدودیت ساعات کار روزانه، که در بسیاری عرصه‌های دیگر بدست آورده، و سیمای جهان را دگرگون ساخته است. اما در تمام این مسیر طولانی، خاطره‌ی شکوهمند مبارزات کارگرانی که با عزمی راسخ پای به عرصه گذاشته راهگشای مبارزات کارگران برای مطالبات خاص خود شدند، الهامبخش جنبش کارگری در سراسر جهان بوده است. اول ماه مه ۱۸۸۶ نقطه‌ی عطفی در طرح خواست‌های کارگران در مقابله با اجحافات سرمایه‌داران بود، بدین خاطر نیز ردپای خود را در طول تاریخ یکصد و ده ساله گذشته برجای گذاشته است.

اگر هشت ساعت کار روزانه، امروز امری بدیهی محسوب می‌شود، در سال ۱۸۸۶ نه فقط چنین نبود، بلکه مبارزه برای آن کیفر مرگ را در کمین داشت. در پس نه فقط محدودیت ساعات کار، بلکه انبوه دیگر دستاوردهای

جنبش کارگری جهانی، در حقیقت، بیش از یک قرن مبارزات قهرمانانه و بی‌هراسی نهفته است که کارگران در سراسر جهان از اول ماه مه شیکاگو تاکنون پشت سرگذاشته و هر کجا که به هر کدام از آنها دست یافته‌اند، آن را پیروزی جهانی خود محسوب داشته‌اند. در واقع نیز، بزرگداشت اول ماه مه، پاسداشت این همبستگی است.

در کشور ما نیز، بیش از هفت دهه است کارگران اول ماه مه را جشن می‌گیرند. کارگران کشور ما نخستین بار که بصورت علنی و گسترده اول ماه مه را برگزار نمودند در ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۰۱ بود. آن روزها هنوز که مانده‌هایی از تنش‌های انقلاب مشروطیت پا برجا بود. در شمال ایران انقلاب اکبر رخ داده بود و در مرکز ایران هنوز دولت مرکزی جنبش کارگری را زیر تیغ سرکوب نبرده بود. اما طولی نکشید که دیکتاتوری رضاشاهی، در سرکوب آن فرارسید. و تا سال ۱۳۲۰، یعنی سقوط رضا شاه بدنبال ورود متفقین به ایران، اول ماه مه نیز با محافل کارگری به خفا رفت و در خفا برگزار شد.

از آغاز دهه‌ی ۲۰ به بعد تا سال ۱۳۳۲ فضای جدیدی بر کشور حاکم شد و جنبش کارگری فرصت آن را یافت که دوباره سربرآورد. شورای متحده‌ی کارگری که تحت رهبری حزب توده سازمان یافت در طول حیات کوتاه اما پربار خود به بزرگ‌ترین تشکیلات کارگری نه فقط در ایران بلکه در خاورمیانه مبدل شد و تا زمانی که هنوز امکان فعالیت علنی داشت اول ماه مه را باشکوهی هرچه بیشتر برگزار نمود.

بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، دیکتاتور جدید، محمدرضا پهلوی، تلاش نمود و با تغییر روز کارگر و تبدیل روز تولد پدرش به روز کارگر، از برگزاری اول ماه مه جلوگیری نموده، آن را نه فقط به رسمیت نشناسد از صحنه نیز

حذف نماید. تلاش محمدرضا پهلوی را، سران جمهوری اسلامی هم ادامه دادند. آنها کوشیدند با تبدیل روز اول ماه مه به روز معلم، بنسبست مرگ مطهری در این روز، و تعیین روز تولد علی، امام اول شیعیان، بعنوان روز کارگران را از بزرگداشت اول ماه مه، باز دارند. اما، آنها قادر نشدند، مثل سلف خود، حرف خود را در عمل به کرسی بنشانند وزیر فشار جنبش کارگری مجبور شدند اول ماه مه را بعنوان روز کارگر به رسمیت شناخته، آن را وارد کانون کار خود نمایند.

بزرگ‌ترین تظاهرات در بزرگداشت اول ماه مه، در فاصله کوتاه بعد از سرنگونی رژیم پهلوی و یورش رژیم جدید به دستاوردهای مبارزات مردم در سال ۱۳۶۰، صورت گرفت.

اول ماه مه سال ۵۸ باشکوه‌ترین جشن در طول مبارزات جنبش کارگری بود. در این روز صدها هزار کارگر در خیابانها به راهپیمایی پرداختند و مطالبات خود را دربارهی جامعه‌ی بعد از انقلاب اعلام داشتند.

اول ماه مه ۵۹ به دعوت سازمان فدائی در میدان آزادی تهران برگزار شد، فدائیان خلق در سازماندهی سال ۵۸ هم نقش اصلی را داشتند. اول ماه مه سال ۶۰ اما، در دو مکان مختلف برگزار شد. سازمان فدائی دو شقه شده بود و یورش اوباش حزب‌الله و ماموران رژیم به صفوف کارگران و نیروهای سیاسی ابعاد بزرگ‌تر و سبعانه‌تری یافته بود و خود نشانه‌ای از فرارسیدن دوران جدید سرکوب در حیات جنبش کارگری بود.

بعد از سال ۶۰، دیگر کارگران کشور ما، نتوانسته‌اند، بطور علنی و آزاد اول ماه مه را جشن بگیرند. اما نباید از خاطر برد که با حضور رزمندگی خود در صحنه مبارزات اجتماعی، همین رژیم را وادار ساخته‌اند که روز همبستگی جهانی آنان را به رسمیت شناسد.

افت شدید قدرت خرید کارگران

است. بر پایه گزارش بانک مرکزی، همچنین شاخص بهای عمده‌فروشی کالاها در کشور، طی همان دوره، بیش از ۶۳ درصد نسبت به دوره مشابه قبلی، افزایش داشته است. هرگاه همین ارقام اعلام شده از سوی ارگانهای رسمی جمهوری اسلامی در مدنظر قرار بگیرد، آشکار می‌شود که «افزایش» ۷ درصد و یا ۲۲ درصد (در سطح متوسط دستمزدها) طبق اعلام «شورای عالی کار»، در واقع، هیچ تناسبی با روند افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها و گرانی کمرشکن جاری ندارد. در صورتی که همه می‌دانند که میزان واقعی تورم قیمت‌ها بسیار بالاتر از ارقامی است که توسط دولت اعلام می‌گردد. صرف‌نظر از ارقام نرخ تورم سالانه، بررسی و مقایسه بهای کالاها و خدمات ضروری، خصوصاً ارزاق و اجناسی که مورد نیاز مسرّم خانواده‌های کارگران و زحمتکشان است، شدت فشارهای فزاینده گذران زندگی بر این دسته انبوه خانوارها بروشنی معلوم می‌گردد. در جایی که قیمت یک کیلو سیب زمینی از ۱۵۰ تومان فراتر می‌رود و یا بهای هر کیلو پنیر به ۸۰۰ تومان بالغ می‌شود، آشکار است که با دستمزد روزانه ۶۰۰ یا ۷۰۰ تومان نمی‌توان حداقل نیازهای ضروری زندگی یک خانوار ۵-۴ نفره را تامین کرد. براساس شواهد موجود و بر مبنای تصمیمات موسسات و ارگانهای دولتی (در زمینه بالا بردن بهای کالاها و خدمات دولتی و عوارض و مالیات‌ها و...) کاملاً پیداست که روند روزافزون گرانی در سال جاری تداوم یافته و فشارهای باز هم سنگین‌تری را بر دوش کارگران تحمیل خواهد کرد.

نرخ تورم قیمت‌ها به نزدیک ۱۰۰ درصد رسید، در حالی که میزان افزایش اعلام شده در سطح متوسط دستمزدها ۲۰ درصد بوده است. یعنی، تنها در همین یکسال گذشته، قدرت خرید خانوارهای کارگری حدود ۴۰ درصد تقلیل یافته است. در سال جاری نیز، باستانی که روند گرانی پیدا کرده است، قطعاً قدرت خرید کارگران با افت بیشتری روبرو خواهد گشت.

بر پایه قانون کار جمهوری اسلامی، حداقل دستمزد کارگران بایستی متناسب با تورم قیمت‌ها در هر سال افزایش یابد. در صورت تحقق چنین امری، دستمزدهای واقعی کارگران افزایش نمی‌یابد بلکه، در حقیقت، سطح دستمزدهای واقعی تثبیت شده و از کاهش قدرت خرید جلوگیری می‌شود. اما همین کار نیز عملاً هیچگاه انجام نگرفته است. «شورای عالی کار» که طبق همان قانون مسئولیت بررسی و تعدیل دستمزدها را برعهده دارد، در سالهایی که اقدام به تغییر و ترمیم حداقل دستمزد کرده است، هیچوقت نرخ تورم واقعی و حتی میزان تورم «رسمی» قیمت‌ها را نیز در نظر نگرفته است. در همان ماه که «شورای عالی کار» افزایش ۷ درصد (بعلاوه روزانه ۱۲۰ تومان) در حداقل دستمزد را اعلام داشت، بانک مرکزی جمهوری اسلامی گزارش داد که نرخ تورم قیمت‌ها در ده ماهه‌ی اول سال ۱۳۷۴ حدود ۵۲ درصد بوده

«شورای عالی کار» در دهم اسفند ماه گذشته اعلام کرد که حداقل دستمزد روزانه کارگران در سال ۱۳۷۵ به ۶۹۰۷ ریال افزایش می‌یابد. حداقل مزد روزانه کارگران مشمول قانون کار در سال ۱۳۷۴ معادل ۵۳۳۳ ریال بوده است.

نحوه‌ی محاسبه افزایش دستمزد توسط «شورای عالی کار» از این قرار است که حداقل دستمزد روزانه فقط ۷ درصد بالا می‌رود و، علاوه بر آن، مبلغ ۱۲۰۰ ریال نیز به مزد روزانه اضافه می‌شود و، در مجموع، میزان حداقل دستمزد روزانه در سال ۱۳۷۵ مبلغ ۶۹۰۷ ریال تعیین می‌شود. بدین ترتیب، حداقل دستمزد کارگران که در سال گذشته حدود ۱۶ هزار تومان در ماه بود، در سال جاری به حدود ۲۰ هزار و ۷۰۰ تومان می‌رسد. طبق تصمیم «شورای عالی کار» در سال جاری مبلغ «بن کارگری» تغییر نمی‌یابد و در همان سطح سالهای گذشته (۷۰۰ تومان در ماه برای کارگران متاهل و ۳۰۰ تومان برای کارگران مجرد) باقی می‌ماند. براساس محاسبات «شورا»ی مذکور، متوسط سطح کارگران در سال ۱۳۷۵، ۲۲/۳ درصد افزایش می‌یابد.

با در نظر گرفتن تورم افسار گسیخته قیمت‌ها، چنین «افزایشی» در دستمزد کارگران، در واقع به معنای رسمیت بخشیدن به افت شدید قدرت خرید آنان است. در سالی که گذشت،

محدودیت مضاعف در انتشار کتاب

«چنان وضعیتی چه افتخاری برای نظام جمهوری اسلامی ایران دارد؟» نشریه «عصر ما»، در شماره ۲۵ خود، با اشاره به همین مسله می‌نویسد: «مدتی است که اداره بررسی کتاب این وزارتخانه به اداره دیو و انبار کتاب تبدیل شده است و صدها عنوان کتاب در پشت صافی‌های این اداره خاک می‌خورد. بر بخشی ابراد وارد کرده‌اند و درباره تعداد زیادی مهر سکوت بر لب زده‌اند...» نشریه «جهان کتاب» نیز در مقاله‌ای زیر عنوان «بن بست ممیزی کتاب» با اشاره به «حدود ۶۰۰۰ کتاب انبار شده برای بررسی در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» می‌گوید که «این وضع قابل دوام نیست و ظرف شش ماه... صنعت نوپا و نحیف نشر ایران را با یک میلیون دست در کار... ناکار می‌کند».

روزنامه کیهان نیز، ضمن انتقاد شدید از موضعگیری‌های فوق و با استقبال از سیاست‌های جاری وزارت ارشاد رژیم، اعلام می‌کند که «سیاست‌گذاری مسئولان در زمینه کتاب در حال تصحیح است و این تازه آغاز راه است...»!

شده با نسخه اول، در فرم دیگری، اجازه خروج کتاب از چاپخانه و پخش آن را صادر می‌نماید... بدین ترتیب، علاوه بر محدودیت‌ها و کنترل‌های جاری (از سوی ناشران، وزارت ارشاد، وزارت اطلاعات و...) محدودیت جدیدی نیز بر چاپ و انتشار کتاب افزوده شده است.

اعمال این محدودیت که عملاً دامنه سانسور را به طرز فوق‌العاده‌ای گسترش داده و کار انتشاراتی را به تعطیلی می‌کشاند، مورد اعتراض برخی از مطبوعات و مسئولان وابسته به جناحهای مختلف حکومتی نیز قرار گرفته است. هفته‌نامه «بهن» (۷۴/۲۲/۲۱) در گزارشی با اشاره به «تغییراتی که در اوایل پانزده سال در فضای فرهنگی کشور ایجاد شد (و) وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سخت‌گیری‌های بیسابقه‌ای را در صدور مجوز کتاب معمول داشته است» اظهار نگرانی می‌کند که «سیاست‌ها و روش‌های ناصواب کار را به جایی بکشاند که همین سرمایه محدود هم از بخش نشر کتاب خارج شود و نویسندگان و مترجم و ناشر و سایر کارکنان و زحمتکشان این بخش برای ادامه زندگی به سایر بخشهای اقتصادی ملی و یا خارج از کشور بروند» و می‌پرسد که

بر پایه تصمیم اخیر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رژیم، اخذ «مجوز پیش از چاپ» برای همه کتابها (اعم از چاپ اول یا چاپ مجدد) الزامی شده است. پیش از این، در مورد غالب کتابها نیازی به دریافت اجازه‌ی پیش از چاپ نبود ولی ناشران ناگزیر بودند که پس از چاپ و قبل از توزیع، مجوز خروج کتاب از چاپخانه و پخش آنرا از وزارت ارشاد بگیرند.

دستورالعمل جدید وزارت ارشاد، که همراه با پاره‌ای اقدامات دیگر در جهت محدودیت بیشتر فعالیت‌های مطبوعاتی و انتشاراتی به اجرا گذاشته شده، در ۷ بهمن ماه گذشته صادر گردیده است. طبق اطلاعیه این وزارتخانه، از این پس نویسندگان کتابها بایستی به این وزارتخانه مراجعه کرده و فرم «قبل از چاپ» را پر نموده و یک نسخه از اصل کتاب (نسخه اول) را به آن تحویل دهند. وزارت ارشاد بعد از بررسی کتاب، اجازه چاپ آن را برای مدیریت چاپخانه صادر می‌کند. پس از چاپ، طبق روال قبلی، نسخه‌ای صحافی شده از کتاب به وزارت ارشاد ارسال می‌شود و این وزارتخانه بعد از بررسی مجدد و حصول اطمینان از انطباق نسخه چاپ

برگزاری دور اول انتخابات مجلس رژیم و نتایج اولیه

تصمیم هیات دولت را «خلاف نظارت شورای نگهبان و فاقد و جاهد قانونی و قوت اجرایی دانسته و خواستار عدم اجرای آن» می‌شود.

بنابه گزارشهای رسمی وزارت کشور در مجموع بیش از ۲۴ میلیون نفر رای خود را در سراسر کشور به صندوقها ریخته‌اند و این امر «افزایش قریب ۳۲٪» در قیاس با تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات مجلس چهارم اسلامی را نشان می‌دهد. همین گزارش تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات تهران را ۲/۴۴ میلیون نفر اعلام می‌دارد. حتی اگر این آمار رسمی را مبنای بررسی قرار دهیم و تعداد کسانی را که برای داشتن مهر انتخابات در شناسنامه خود به حوزه‌های رای‌گیری رفته و حتی از بیان این انگیزه خود در حوزه‌ها بطور علنی ابائی نداشته‌اند از آمار رسمی کاهش ندهیم، باز هم نتایج انتخابات رژیم خود بیانگر اعتراض و مخالفت توده‌ها با دستگاه استبدادی مذهبی و فاسد حاکم است. تعداد حائزین شرایط انتخاب‌کننده در حوزه تهران قریب ۴/۵ میلیون نفر است. بر مبنای گزارش رسمی حتی اگر ۲/۴۴ میلیون نفر در انتخابات رژیم شرکت کرده باشند، نزدیک به پنجاه درصد مردم در تهران در انتخابات حاضر نشده و آنرا تحریم کرده‌اند. از سوی دیگر آراء نوشته شده به نام ناطق نوری رهبر «جامعه روحانیت مبارز» و فرد شماره ۱ لیست گروه نامبرده که تاکنون کاندیداتوری خود را برای پست ریاست جمهوری بشیوه رندانه آخوندی چند بار اعلام داشته، کمتر از ۸۸۰ هزار رای می‌باشند. این آراء کمتر از ۲٪ حائزین شرایط می‌باشند. بعبارت دیگر ۸۰٪ حائزین شرایط یعنی توده‌ها مخالفت خود را با جناح حاکم رسالت-خامنه‌ای اعلام داشته‌اند. واضح است این محاسبه بطریق اولی در مورد جناحهای دیگر رژیم اسلامی صدق می‌کند.

در دور اول انتخابات مجلس پنجم رژیم، در بسیاری از حوزه‌ها کاندیداهای وابسته به جناحها حتی از دستیابی به ۷/۳ آراء شرکت‌کنندگان ناتوان ماندند و انتخابات به دور دوم کشیده شد. در مجموع ۱۴۰ نفر برای ۲۷۰ کرسی انتخاب شده‌اند. از این تعداد ۵۵ نفر نمایندگان سابق مجلس اسلامی و بقیه بدون سابقه در مجلس چهارم رژیم می‌باشند. در تهران بزرگترین حوزه انتخابی از مجموع ۳۰ نفر لازم، تنها دو نفر ناطق نوری و فائزه رفسنجانی با تفاوتی ناچیز بعنوان نماینده انتخاب گشتند. اظهارنظر در مورد نتیجه نهایی انتخابات و وزن هر یک از جناحهای رژیم در مجلس اسلامی هنوز دشوار بنظر می‌رسد. ادعای روزنامه رسالت دایر بر برد ۷۰٪ کاندیداهایش و متقابلاً گفته‌های کارگزاران دائر بر کسب اکثریت در میان نمایندگان شهرستانها، بیشتر به تبلیغات برای دور دوم انتخابات شباهت دارد تا ارزیابی جدی. آنچه مسلم است جناح رسالت-خامنه‌ای در نیل به اهداف خود در قیضه کرسی‌های مجلس و انحصار آن تا بدینجا کامیاب نبوده است.

شرایط انتخاب‌کننده، «جامعه روحانیت مبارز»، «نهضت آزادی ایران» لیستهای کاندیداهای خود را ارائه می‌دهند. از «نهضت آزادی ایران» صلاحیت سه تن مورد تأیید قرار گرفته بود. آنها در روزهای اول تبلیغات، بدلیل دریافت نکردن مجوز برگزار متینگ در سه نقطه تهران انصراف خود را از شرکت در انتخابات اعلام داشتند. گروههای باقیمانده که اعضای پیکر رژیم استبدادی حاکم هستند، هر یک در مواردی با گروههای دیگر کاندیداهای مشترک دارند. جامعه روحانیت مبارز تهران و جمعی از کارگزاران ده کاندیدای مشترک دارند، «جمعیت» ری شهری با جامعه روحانیت مبارز هفده کاندیدای مشترک، همین جمعیت با کارگزاران سازندگی پانزده مورد مشترک، کارگزاران با مجاهدین انقلاب اسلامی هفت کاندیدای مشترک و قابل یادآوری است که مجمع روحانیون مبارز به رهبری کروی و خوئینی‌ها لیست کاندیدا ارائه ندادند و از شرکت رسمی در انتخابات خودداری نمودند.

همزمان با روند رد صلاحیت و حتی مدتها قبل از آغاز تبلیغات انتخاباتی، جناح رسالت-خامنه‌ای که وزارت ارشاد، وزارت کشور و رادیو و تلویزیون را زیر کنترل دارد، با استفاده از این ابزارها در جهت کسب انحصاری کرسی‌های مجلس اسلامی مبادرت می‌ورزند. مصاحبه، معرفی و شرح «خدمات» و زندگانی کاندیداهای این جناح و محروم کردن جناحهای دیگر درونی رژیم، باعث اعتراض رقبای می‌گردد. این اعتراض تنها به تغییر شکل تبلیغات جناح غالب منجر می‌شود و رادیو و تلویزیون با تبلیغ خطر حذف روحانیت از میان بریده گفته‌های خمینی عملاً دست به تبلیغ شعارهای این جناح می‌زند. بعد از تسمای تدارکات انتخاباتی و محرومیت توده‌ها از انتخابات آزاد، و علاوه بر این محروم کردن جناحهای درونی رژیم از شرایط برابر رقابت انتخاباتی، نوبت به نمایش آراء و شمارش رای‌ها فرارسید. طبق معمول رژیم اسلامی، انتخابات نه وسیله‌ای برای تعیین حکومت که ابزاری برای بیعت با حکومت موجود است. اگر در فاز تدارک انتخابات، تبلیغ و تهدید و تحمیل توده‌ها برای رفتن به پای صندوقها اثر خود را نداد، در شمارش آراء باید کاستی‌ها را برطرف کرد و بیعت با حکومت را از صندوقها بیرون کشید. شمارندگان این آراء و تعیین تعداد آنها نیز بازرسین وزارت کشور و ناظر آن نیز شورای نگهبان است. البته رفسنجانی مدتی قبل «دفتر بازرسی ویژه رئیس جمهوری» زیر نظر پسرش را برای «جسوجگیری» از تخلفات احتمالی موظف ساخته بود. در تاریخ ۲۴/۸/۷۶ هیات دولت رفسنجانی تصویب می‌کند که بازرسان وزارت کشور موظف هستند پیش از اعلام آراء نهایی، صندوقهای را که رئیس جمهور لازم بداند، بازشماری و قرائت کنند و نتیجه را در صورتجلسه قید کنند. بدنبال این مصوبه، شورای نگهبان طی نامه‌ای بوزارت کشور، این

برگزاری دور اول انتخابات مجلس پنجم رژیم اسلامی، بار دیگر سیمای استبداد مذهبی حاکم را به نمایش گذاشت. حذف بسیاری از داوطلبین، دخالت شورای نگهبان و تبانی آن با خامنه‌ای در این زمینه، انحصار دستگاه تبلیغاتی و رادیو-تلویزیون توسط جناح حاکم، عدم شرکت گسترده توده‌ها در انتخابات و نتایج آراء حاصله (که در غالب حوزه‌ها حتی براساس گزارشات رسمی، بسیاری از کاندیداهای مورد نظر جناحهای رژیم از دستیابی به ۷/۳ آراء شرکت‌کنندگان ناتوان بوده‌اند)، مختصات همیشگی انتخابات در رژیم اسلامی را به نمایش گذاشت. اما این دور انتخابات، علاوه بر ویژگی‌های نامبرده، صفتبندی بخشی از نیروهای درونی رژیم علیه انحصارطلبی جناح رسالت-خامنه‌ای، مهار جناح رسالت-خامنه‌ای در انحصار کرسی‌های مجلس و بالاخره تشدید اختلافات درونی و عیانتر شدن آنها از مواردی است که توجه به آنها حائز اهمیت می‌باشد.

انتخابات مجلس پنجم رژیم اسلامی، در شرایط نبود آزادیهای سیاسی و ممنوعیت فعالیت احزاب و سازمانهای اپوزیسیون برگزار شد. بی‌تفاوتی توده‌های مردم نسبت به این نمایش از چند ماه قبل بعدی آشکار بود که سردمداران جناح حاکم که عمدتاً در تشکل «جامعه روحانیت مبارز» گردم آمده‌اند و برای قیضه کامل کرسی‌های مجلس اسلامی و متعاقب آن کسب مقام ریاست جمهوری خیز برداشته بودند به تکاپوی گرم کردن بازار انتخابات کشتند. انشعاب از «روحانیت مبارز» و اعلام موجودیت دو تشکل «جمعی از کارگزاران سازندگی» (حامیان رفسنجانی) و «جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی» (به رهبری ری شهری) خواب خوش «روحانیت مبارز» را براند و آنان صلاح خود در آن دیدند که شمشیر «نظارت استصوابی» شورای نگهبان را از رو ببندند.

بنابه گزارشهای منتشره ۵۳۵۹ نفر در سراسر کشور بعنوان داوطلب نمایندگی در مجلس پنجم رژیم ثبت‌نام کرده‌اند. گفته می‌شود کثرت داوطلبانه نمایندگی چشم‌گیر بوده و از جمله در اصفهان این کثرت به ۵۲ برابر دوره قبل می‌رسیده است! شورای نگهبان به کمک هیاتهای اجرایی و هیاتهای نظارت قریب ۲۰۰۰ نفر از داوطلبین را حذف می‌نماید و از میان آنها ۳۲۳۲ مرد و ۱۷۹ زن را واجد شرایط اعلام می‌نماید. تبلیغات انتخاباتی که آغاز می‌گردد، شورای نگهبان متوجه می‌شود که تعداد دیگری که صلاحیت آنها را تأیید کرده است باید رد نماید. بنابه مصاحبه رئیس هیات نظارت شورای نگهبان در استان اصفهان، چند تن از شورای نگهبان با خامنه‌ای ملاقات می‌کنند و نسبت به اتمام وقت قانونی برای رد صلاحیت کاندیداها نظر خواهی می‌نمایند. خامنه‌ای به آنها اجازه می‌دهد و شورای نگهبان صلاحیت عده دیگری را رد می‌کند.

در حوزه تهران با حدود ۴/۵ میلیون حائزین

سرفگون باد رژیم جمهوری اسلامی

توقیف «سلام» در آستانه انتخابات

روزنامه «سلام»، روزهای ۱۶ و ۱۷ اسفند، یعنی دو روز پیش از روز رای گیری، از طرف دادستان «دادسرای ویژه روحانیت» تهران توقیف شد. طبق گزارش خود این روزنامه (۱۳۷۴/۱۲/۱۹)، ماموران مسلح، در ساعت نیم بامداد روز چهارشنبه، چاپخانه و ساختمان تحریریه مربوط به این روزنامه را تصرف و از ادامه کار و انتشار آن جلوگیری کردند و سپس حکم دادستان «ویژه روحانیت» را به اطلاع مدیر مسئول روزنامه، حجت الاسلام خوینی‌ها، رساندند.

حجت الاسلام محسنی اژه‌ای، دادستان دادسرای ویژه روحانیت، یک روز بعد از توقیف «سلام» در مصاحبه‌ای، ضمن اشاره به «تخلفات» قبلی روزنامه و «تذکراتی» که به مسئول آن داده شده است، علت توقیف روزنامه را «نقض فرمان امام خمینی (ره) و تشویش اذهان عمومی» اعلام داشت و به درج دو مطلب «خلاف واقع» در مورد «فرمایشات رهبر» در مورخه ۷۴/۱۲/۸۵ اشاره کرد.

یکی از دو مطلب، درج قسمتهایی از مصاحبه حجت الاسلام عبداللهمی، رئیس هیات نظارت شورای نگهبان در استان اصفهان، به نقل از رادیوی جمهوری اسلامی (مرکز اصفهان) بوده است. وی در این مصاحبه راجع به چگونگی تعیین صلاحیت کاندیداها توسط شورای نگهبان و همچنین حذف بعضی از کاندیداها پس از آغاز تبلیغات انتخاباتی آنها، گفته است: «امسال با توجه به کثرت کاندیداها... به علت محدودیت زمانی برای تحقیقات، تا آن جا که من اطلاع دارم در ۲۴ ساعت آخرین مهلت اظهار نظر شورای نگهبان، اعلام شد که هنوز ۵۰۰ پرونده باقی است که باید اعلام نظر شود... ظاهراً آن طور که من شنیدم بعضی از آقایان فقهای شورای نگهبان خدمت مقام معظم رهبری مشرف می‌شوند و کسب اجازه می‌کنند که وقت قانونیشان تمام شده و از طرفی بعضی از اظهار نظرها در اثر کمبود وقت و عدم وقت رسیدگی صحیح و کامل نبوده است و ظاهراً مقام رهبری اجازه می‌دهند فقهای شورای نگهبان در حد وقت محدودی بررسی مجدد بکنند و با بررسی مجدد بعضی از افراد، عدم صلاحیت آنان اعلام می‌شود».

مطلب دوم هم خبری به نقل از نشریه «کیهان هوایی» بوده که در آن آمده است: «در پی بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مبنی بر لزوم فراهم آوردن زمینه‌بندی مناسب برای مشارکت تمامی نیروهای انقلابی در صحنه انتخابات و از زمان آغاز مباحث مربوط به بررسی صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس در شورای نگهبان، یکی از اعضای ثابت جلسات این شورا، حجت الاسلام حجازی بوده است... حضور عضو دفتر مقام رهبری در مباحثات اعضای شورای نگهبان، موجب افزایش تبادل نظرات شده و به تعدیل آرای صادره در مورد صلاحیت برخی از کاندیداها انجامیده است».

با توجه به پخش این قبیل خبرها، دفتر خامنه‌ای اطلاعیه‌ای صادر کرده و در آن ضمن رد «شایعات»

منتشر شده، «به اطلاع همگان می‌رساند که برای رد یا قبول نامزدهای انتخاباتی دوره پنجم هیچگونه اشاره و دستوری از ناحیه معظم‌له صادر نشده است». این اطلاعیه را نیز روزنامه سلام، در همان روز (۱۲/۸۵) در کنار مطلب فوق درج کرده است.

جدا از مسئله نحوه تعیین صلاحیت کاندیداها به وسیله شورای نگهبان و یا دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم خامنه‌ای در این زمینه، این نیز آشکار است که تعطیل دو روزه «سلام» و اعلام رسیدگی آتی به «پرونده تخلفاتی» آن، بی‌ارتباط با رقابتها و کشمکشهای انتخاباتی جناحهای مختلف درون حکومتی نبوده است.

روزنامه سلام پیش از توقیف، یک شماره ۲۸ صفحه‌ای همراه با مصاحبه‌ها و شعارهای انتخاباتی کاندیداها و وابسته به جناح حزب‌اللهی به اصطلاح «تندرو»، آماده انتشار کرده بود.

وقتی که وزارت اطلاعات حزب می‌سازد!

در هیاهوی برگزاری انتخابات دوره پنجم مجلس رژیم اسلامی، چند حزب یا دسته سیاسی نیز اعلام وجود کردند. «جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی» نیز از جمله آنهاست. جدا از مقاصد سیاسی و تبلیغاتی این دسته، قابل توجه است که بخش بزرگی از اعضای مؤسس آن را مسئولان و ماموران اطلاعاتی و امنیتی سابق و لاحق رژیم تشکیل می‌دهند.

سر دسته‌ی این «جمعیت»، حجت الاسلام محمد محمدی ری شهری است. وزارت اطلاعات، ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی ارتش، ریاست دادگاه ویژه روحانیت و...، از جمله سمت‌هایی است که ری شهری تاکنون داشته است. یکی دیگر از موسسین این «جمعیت»، حجت الاسلام علی رازینی است که از جلادان شناخته شده دادگاه‌های انقلاب اسلامی رژیم بوده و در حال حاضر نیز «رئیس کل دادگستری» تهران است. عباس سلیمی نیز یکی دیگر از اعضای هیات مؤسس «جمعیت» است. وی مدیر مسئول «کیهان هوایی» است که همکاری بسیار نزدیکی با وزارت اطلاعات رژیم دارد. بی‌جهت نیست که روزنامه «کیهان» نیز که ارتباط تنگاتنگی با آن وزارتخانه دارد، بیش از همه به طرح و تبلیغ این دسته‌ی نوظهور پرداخته است.

این «جمعیت» که در جریان انتخابات مجلس نقش قابل توجهی نداشته است، در صورت ادامه‌ی حیات آن، می‌تواند تدارکی برای انتخابات ریاست جمهوری در سال آینده و محملی برای ارضای جاه‌طلبی‌های فردی برخی از عناصر رژیم و از جمله ری شهری باشد. وی که داماد آیت‌الله مشکینی است از افراد مورد اعتماد خاص خامنه‌ای هم به شمار می‌رود.

کدام «آقای نوری»

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی طی اطلاعیه‌ای در جریان شمارش آراء کاندیداها تهران مدعی شد که آرای کاندیدای مورد حمایت این سازمان- عبدالله نوری- بحساب کاندیدای روحانیت مبارز- علی اکبر ناطق نوری- گذاشته شده است. بنابه ادعای اطلاعیه یاد شده بسیاری از رای‌دهندگان روی ورقه رای دو کلمه «آقای

«توقیف»های خط امام

بقلم «سلام»

روزنامه «سلام» در پاسخ به یکی از خوانندگانش ضمن دفاع از خط امام و اقدامات آنها در زمانیکه مسلط بر قدرت بوده‌اند، «دستاوردهای» این دوره را می‌شمارد. اطلاع از این موضع بخصوص در شرایط کنونی که این روزنامه ژست دمکراتیک می‌گیرد خالی از فایده نیست. این روزنامه نوشته است: «تبلیغات به گونه‌ای بود که گویا مشکلات دهه اول انقلاب نه به جنگ ارتباط داشته است و نه به نابسامانیهای ناشی از فرو ریختن نظام گذشته و ساختن بنای جدید و نه مربوط به مسلط نبودن نیروهای انقلاب بر همه ارکان برنامه‌ریزی و اجرایی و قانونگذاری کشور، بلکه هم کمبودها و کاستی‌ها، همه ناکامی‌ها و بی‌توفیقی‌ها را در برخی عرصه‌ها همه و همه مربوط به گروهی خاص از نیروهای انقلاب بوده است که در زمان حضرت امام بر بخش قابل توجهی از مجاری امور تسلط داشتند... البته جناح راست تنها مشکلات دهه اول را مربوط به جناح رقیب خود می‌داند و نه موفقیت‌های بزرگ و حیرت‌آور آنرا. مثلاً معتقد است که اگر اصل نظام قوام و استقرار یافته مربوط به آنها نبوده است، اگر عناصر به جا مانده از رژیم گذشته که هر روز در اینجا و آنجا کوشش می‌کردند سرکوب شدند، مربوط به آنها نبوده است، اگر گروه آشوبگر به رهبری رئیس جمهور معزول و فراری سرکوب و فتنه آنان از میان برداشته شد، مربوط به آنان نبوده است. اگر بر ویرانه سازمان اطلاعاتی شاه (ساواک) تشکیلات اطلاعاتی جدید بنا شده و سالهای سخت فتنه گروه‌های منحرف و ضد انقلاب را با موفقیت پشت سر گذاشته است، مربوط به آنها نبوده است. اگر دانشگاهها از چنگ سازمانهای ریز و درشت مخفی و علنی

نماینده‌گی حزب دموکرات کردستان ایران در خارج از کشور یک اطلاعیه مطبوعاتی در ۱۸ مارس ۱۹۹۶ در پاریس انتشار داده است که ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد:

ترور چهار تن از مبارزان حزب دمکرات کردستان ایران بدست تروریست‌های اعزامی جمهوری اسلامی

طبق خبر واصله، ساعت ۱۷/۳۰ دقیقه روز ۱۷/۳/۹۶، در روستای بهرکه (BAHRAKA) از توابع استان اردبیل کردستان عراق، شماری از مبارزین حزب دمکرات کردستان ایران در حین تمرینات ورزشی توسط چند تروریست اعزامی جمهوری اسلامی که سوار بر تیوتا بودند، به رگبار مسلسل بسته شدند که متأسفانه، چهار نفر دیگر زخمی و در بیمارستان بستری گردیدند.

اسامی قربانیان تروریزم رژیم آخوندی بقرار زیر می‌باشد:

- ۱- فرامرز کشوری، اهل آذربایجان، عضو ۱۷ ساله حزب دمکرات کردستان ایران
- ۲- عثمان رحیمی
- ۳- طاهر عزیزی
- ۴- حسن ابراهیم زاده

این عمل تروریستی جمهوری اسلامی ایران که تنها چهار روز بعد از برگزاری اجلاس «شرم‌الشیخ» و دو روز بعد از صدور حکم دستگیری علی فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم از طرف دادستانی کل آلمان، صورت می‌گیرد، نه تنها نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که رژیم همچنان بر سیاست بهره‌گیری از تروریسم بعنوان رکنی از ارگان سیاست خارجی خود مصر می‌باشد بلکه دهن کجی آشکار است به کشورهای اتحادیه‌ی اروپا که با در پیش گرفتن سیاست به اصطلاح «دیالوگ انتقادآمیز» می‌خواهند رژیم آخوندی را به رعایت حقوق بشر و دست کشیدن از تروریزم تشویق نمایند.

نوری» بدون ذکر نام کوچک ذکر کرده بودند و از آنجا که علی‌اکبر ناطق نوری به «آقای نوری» و عبدالله نوری به «آقای نوری» معروف هستند این آرا از آن دومی است ولی مسئولین نظارت بر شمارش آرا تصمیم گرفته‌اند مجموع آرای «آقای نوری» را بین دو «نوری» بطور مساوی تقسیم کنند در نتیجه به نوری مورد نظر اطلاعیه‌دهندگان ظلم شده و ناطق نوری رئیس فعلی مجلس با عنوان نفر اول تهران در دور اول انتخاب شده است!!

گزارش کاپیتورن منتشر شد

بنابه گزارش خبرگزاری فرانسه، مورس کوییتورن که بعنوان نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در بهمن ماه بعدت یک هفته به ایران مسافرت کرده بود، اخیراً گزارش خود را منتشر ساخته است. قبل از آن گزارش نمایندگان این کمیسیون که برای وضعیت اقلیت‌های مذهبی و شرایط آزادی بیان، مطبوعات و احزاب به ایران سفر کرده بودند، منتشر گشته بود.

در گزارش کوییتورن به موارد متعددی از نقض حقوق بشر توسط رژیم اسلامی حاکم اشاره شده است. کوییتورن بر اساس مذاکرات خود با مقامات رژیم اسلامی به این نتیجه رسیده است که مفهوم حقوق بشر اساساً مورد پذیرش و تأیید نیست با این وجود او جامعه ایران را جامعه‌ای پویا معرفی کرده است. متن جامعی از این گزارش را در شماره آتی باطلاع خوانندگان می‌رسانیم.

ارزیابی «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» از نتایج دور اول

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بدنال برگزاری اولین دور انتخابات و انتشار نتایج آن ضمن انتشار اطلاعیه‌ای می‌گوید: «پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی با مشارکت گسترده و آگاهانه مردم، فصل جدیدی را در تاریخ انقلاب و مجلس گشود. نتایج آرای شما در سراسر کشور تا این لحظه، تغییر ترکیب مجلس پنجم و تبدیل شدن اکثریت حاکم بر مجلس چهارم را تا حد یک نیروی اقلیت به دنبال داشته است. از میان ۱۴۰ کاندیدایی که تاکنون توانسته‌اند به مجلس راه یابند تنها ۴۱ نفر از لیست منتشر شده در نشریات رسمی جناح راست سنتی، دیده می‌شود، این رقم که کمتر از یک سوم کرسیهای تعیین تکلیف شده پارلمان است، بیانگر شکست استراتژی کسب حاکمیت انحصاری از سوی «راست سنتی» می‌باشد، این شکست وقتی آشکارتر می‌شود که بدانیم از میان کاندیداهای راه یافته به دور دوم در شهرستانها، تنها تعداد خیلی از نامزدهای این طیف وجود دارد... سازمان ما بر این امر تأکید می‌ورزد که پاسداری هشیارانه از دستاوردهای کنونی یک ضرورت حیاتی به شمار می‌رود، به ویژه آن که طیفی که از نتایج به دست آمده به شدت ناراضی و خشمگین است تلاش گسترده‌ای را با توسل به شیوه‌ها و شگردهای گوناگون آغاز کرده تا نتیجه حاضر را تغییر داده و آب رفته را به جوی خود بازگرداند و حداقل، نتایج انتخابات تهران را به نفع خویش تمام کند»

«کمیته دفاع از پناهجویان متحصن ایرانی در ترکیه» - هامبورگ، گزارش زیر را در مورد دستگیری پناهجویان ارسال داشته‌اند که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد

ضرورت اقدام جدی برای دفاع از پناهجویان ایرانی

به کلیه احزاب، سازمانها و نیروهای انقلابی و دمکراتیک ایرانی در خارج از کشور با دروهای صمیمانه!

رفقا! آخرین اخبار دریافتی از آنکارا، حاکی از آنست که ۴۳ پناهجوی دستگیر شده در جریان میتینگ روز جمعه ۲۹ مارس ۹۶، کماکان در امنیت سرای آنکارا در بازداشت بسر می‌برند! پناهجویان ایرانی در اعتراض به سیاست‌های سرکوبگرانه و غیرانسانی پلیس ترکیه اقدام به اعتصاب غذا نموده‌اند!!

«محمد دودکانلو» که در جریان حمله پلیس زخمی گردیده و در بیمارستان بستری شده بود، نیز توسط پلیس به زندان انتقال یافته است.

بدین ترتیب دستگیری‌های چند روزه اخیر مجموعاً ۶۸ نفر از پناهجویان ایرانی که همگی در تحصن طولانی آنکارا شرکت داشته‌اند، در وضعیتی نامشخص، تحت بازداشت پلیس قرار گرفته‌اند.

علاوه بر وجود خطر دیپورت، احتمال جدی‌تری وجود دارد که مقامات امنیتی ترکیه در جهت جلوگیری از حرکت یکپارچه پناهجویان متحصن و نیز سرکوب ساده‌تر آنان به پراکنده نمودن افراد متحصن و انتقال آنان به کمپ‌های دور افتاده و مختلف مبادرت نمایند!

خطر عملی کردن این سیاست از کمتر از دیپورت این تحصن نمی‌باشد.

ما بار دیگر وخامت جدی شرایط ایرانیان متحصن را بیان نموده و مصراانه خواهان اقدامات جدی و همه جانبه‌ی تمامی نیروهای انقلابی و دمکرات ایرانی، در دفاع از پناهجویان متحصن، می‌باشیم.

تروریسم رژیم جمهوری اسلامی

در عرصه سیاست بین‌المللی

وقوع یک سلسله عملیات تروریستی در بهمن و اسفندماه گذشته در شهرهای مختلف اسرائیل و بیت‌المقدس، که منجر به کشته و زخمی شدن عده کثیری از افراد بیگناه شد، بار دیگر مسئله تروریسم رژیم جمهوری اسلامی را در صحنه سیاست بین‌المللی و افکار عمومی جهانی مطرح ساخت. به ویژه آن که پس از آخرین انفجار بمب در ۱۳ اسفند، خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی، ضمن تفسیر سیاسی با مضمون همیشگی خود، آن را «انتقام الهی» قلمداد کرد.

رژیم اسرائیل و تشکیلات خودمختار فلسطین، و همچنین اکثر رسانه‌های گروهی بین‌المللی، خصوصاً آمریکایی، که پیش از آن نیز انگشت اتهامات را در هدایت و پشتیبانی این گونه اقدامات تروریستی متوجه حکومت اسلامی کرده بودند، بعد از انتشار «تفسیر» خبرگزاری، حملات خود را علیه رژیم اسلامی افزایش داده و خواستار اقدامات فوری و جدی برای مقابله با آن در عرصه بین‌المللی شدند. اعتراضات از هر سوی بر سر رژیم ملایان باریدن گرفت. دولتهای عضو «اتحادیه اروپا» که همچنان خواستار پیشبرد سیاست «گفتگوی انتقادآمیز» در قبال جمهوری اسلامی بوده و هستند، از جانب آمریکا و اسرائیل و نیز افکار عمومی زیر فشار قرار گرفتند. چنان که نخست‌وزیر فرانسه (که اتفاقاً وزیر حمل و نقل آن در اوایل اسفند جهت مذاکره و گسترش روابط فیما بین به تهران رفته بود) در مجلس این کشور، موضع جمهوری اسلامی را در این زمینه غیر قابل قبول خواند و ملاقات‌های آتی بین مقامات دو کشور در سطح وزیران را تا اطلاع ثانوی لغو کرده و سفر قریب‌الوقوع معاون وزیر خارجه ایران به فرانسه را نیز برهم زد. این فشارها و اعتراضات نهایتاً به موضعگیری «اتحادیه اروپا» در اجلاس وزرای خارجه در «پالرمو» (ایتالیا) در ۲۰ اسفند (۱۰ مارس) و فراتر از آن به اجلاس سران و مقامات حدود ۳۰ کشور در «شرم الشیخ» (مصر) در ۲۴ اسفند (۱۴ مارس) انجامید. از سوی دیگر رژیم جمهوری اسلامی را نیز که در مخصصه سیاسی تازه‌ای گرفتار آمده بود، ناچار به عقب‌نشینی و موضعگیری‌های دو پهلو سیاسی تبلیغاتی کرد که در سطور بعدی به آن می‌پردازیم. اما پیش از پرداختن به آنها،

ضروریست که نکته مهمی را در رابطه با چگونگی برخورد بسیاری از کشورهای غربی، به ویژه دولتهای عضو «اتحادیه اروپا» در مورد تروریسم دولتی جمهوری اسلامی یادآور شویم. نحوه برخورد این دولتها به تروریسم حکومت اسلامی یادآور آن حکایت معروف ملانصرالدین است که می‌گوید: شبی ملا کلید در خانه‌اش را گم کرده بود و در روشنایی زیر چراغ خیابان به دنبال آن می‌گشت. رهگذری که جستجوی طولانی ملا را ملاحظه می‌کند، می‌پرسد که آیا مطمئن است که کلیدش را در اینجا گم کرده. ملا جواب میدهد که نه ولی آنجا که گم کرده تاریک است، اینجا زیر چراغ دنبالش می‌گردد! برخورد دولتهای غربی به اقدامات و فعالیتهای تروریستی رژیم اسلامی نیز، به همان گونه، دوگانه و تناقض آمیز است. آنها در زیر نورافکن‌های کنفرانس‌های مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی اجلاس‌های رسمی و یا موضعگیری‌های تبلیغاتی و مذاکرات دیپلماتیک و غیره به دنبال «دلایل» و «شواهد» اثبات تروریسم جمهوری اسلامی اند در حالی که این قبیل دلایل و شواهد، در جاهای دیگر، و به تعداد فراوان، موجود است. لازم نیست که برای اثبات تروریسم رژیم اسلامی حتماً در «غزه» و «اریحا» و «تل‌آویو» به دنبال شواهد احتمالی رفت، چرا که این رژیم، طی تمامی طول عمر خود، اکثریت عظیم مردم ایران به ترور، اختناق و سرکوب بیسابقه‌ای محکوم ساخته، و هر روز و هر هفته، تعداد دیگری از معترضان و مبارزان و افراد بیگناه را قربانی می‌گیرد. لازم نیست که برای نشان دادن تروریسم جاری این رژیم به دنبال موارد و مدارک فرضی گشت، زیرا که شواهد و مدارک جرم آن از کردستان عراق و ترکیه و لبنان گرفته تا افغانستان و پاکستان موجود و آشکار است. لازم نیست که هر گونه اقدام تروریستی در هر گوشه‌ای از جهان را متوجه جمهوری اسلامی ساخته و تروریست بودن آن را برملا ساخت. زیرا که موارد و نمونه‌های مشخص اقدامات تروریستی آن در قلب اروپا، از سویس و اتریش گرفته تا قبرس، فرانسه و آلمان انجام گرفته و عیان شده است. جدا از این که نویسندگان و روشنفکران ایرانی، در داخل و خارج، مدام زیر فشار تهدید و ارعاب، شکنجه و شلاق قرار دارند، صدور «فتوای» قتل

یک نویسنده انگلیسی و تمدید و تجدید آن توسط رژیم اسلامی، نمونه‌ای عریان از اعمال و اقدامات تروریستی این رژیم و دهن‌کجی آشکار به همه سیاست‌هایی است که گویا می‌خواهد با «گفتگوی انتقادآمیز» این رژیم را به «اعتدال» و یا «رعایت موازی بین‌المللی» هدایت کند!

اختلاف اروپا و آمریکا

موج تازه‌ای از موضعگیری‌ها و اعتراضات علیه حکومت اسلامی که طی دو ماه گذشته، در ارتباط با مسئله صلح فلسطین و اسرائیل و عملیات تروریستی در آنجا، جاری گردید اختلاف نظرات میان آمریکا و «اتحادیه اروپا» را نیز، یکبار دیگر، آشکار ساخت. این اختلاف نظر، چنان می‌دانیم، تنها مربوط به نحوه برخورد با تروریسم جمهوری اسلامی نیست بلکه فراتر از آن، چگونگی مناسبات با رژیم اسلامی و موجودیت آن از دیدگاه قدرتهای عمده غربی را نیز در برمی‌گیرد.

آمریکا در چارچوب سیاست بین‌المللی و منقطه‌ای خود، و همچنین در ارتباط با سیاستهای داخلی و مسائل انتخاباتی، از مدتها پیش سیاست اعمال فشار و منزوی کردن هر چه بیشتر حکومت اسلامی را تبلیغ کرده و به پیش می‌برد. علاوه بر مسئله تروریسم، مسائل «صلح خاور میانه» و «دستیابی ایران به تکنولوژی پیشرفته و سلاح اتمی» اجزاء و ابزار سیاسی هستند که دولت آمریکا در این زمینه در پیش گرفته است. تصمیم به برقراری تحریم یکجانبه اقتصادی در اردیبهشت سال گذشته و همچنین تشدید فشارها (از طریق مجازات شرکتهای طرف قرارداد با ایران و یا اختصاص بودجه خاصی برای «سیا») از آذر ماه گذشته، اقداماتی در راستای همان سیاست بوده است. کشاندن جمهوری اسلامی به مراجع بین‌المللی (و از جمله شورای امنیت سازمان ملل) و محکوم ساختن آن به منظور اعمال تحریم‌های گسترده بین‌المللی علیه این رژیم (همانند آنچه که در مورد عراق، لیبی و یا اخیراً در مورد سودان عملی شده است) یکی دیگر از مقاصد حکومت آمریکاست که طی همین دوره دنبال کرده است. تشدید اعتراضات اخیر نسبت به حمایت حکومت اسلامی از تروریسم، زمینه مساعدی را جهت

تحقق همین مقصود برای آمریکا فراهم ساخته بود.

دول اروپایی که، در مجموع، سیاست «گفتگوی انتقادآمیز» یعنی حفظ و گسترش مناسبات اقتصادی و سیاسی همراه با برخی انتقادهای موردی و مقطعی را پی می‌گیرند، در برابر فشارهای آمریکا از یکسو و اعتراضات افکار عمومی از سوی دیگر، به پاره‌ای اقدامات و مانورهای دیپلماتیک و تبلیغاتی متوسل گردیدند. بدین منظور، پیش از برگزاری اجلاس «شرم‌الشیخ»، وزیرای خارجه «اتحادیه اروپا» در دهم مارس در ایتالیا گرد آمدند. در این گردهمایی، وزیران خارجه ضمن تاکید بر انجام اقدامات موثر برای جلوگیری از تروریسم و حفظ روند صلح خاور میانه، به جمهوری اسلامی هشدار دادند که «اگر قرار باشد که گفتگوی انتقادآمیز با ایران ادامه یابد، بایستی پیشرفت‌ها و اتفاق‌نظرهایی در مورد مسائل اساسی همچون روند صلح و تروریسم حاصل شود». وزیرای خارجه «اتحادیه اروپا»، با قطع مذاکرات و مناسبات با ایران (که مورد نظر و خواست دولت آمریکا بوده) مخالفت نموده و بار دیگر یک هیات سه نفره (وزرای خارجه ایتالیا، اسپانیا و ایرلند جنوبی) مامور مذاکره با مقامات حکومت اسلامی و طرح هشدارهای مذکور نمودند.

جمهوری اسلامی نیز در برابر این هشدارها و فشار، به لحاظ مواضع رسمی و تبلیغاتی، ناچار به عقب‌نشینی گردید. نه تنها مسئولان و ماموران وزارت خارجه رژیم بلکه گروه زیادی از سردمداران آن در رد «تفسیر» خبرگزاری رسمی و یا «محکومیت» تروریسم سخن گفتند. رفسنجانی در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در ۲۲ اسفند (۱۲ مارس) ضمن آن که «مطلب» خبرگزاری را به «یک کارمند هندی در دفتر خبرگزاری اسلامی در آتن» نسبت داد، مکرراً اعلام داشت که «ما اصلاً با هر کار تروریستی از هر طرف و هر گروه که انجام شود، مخالفیم» و افزوده که «ما حماس را به عنوان یک جریان فلسطینی که برای نجات کشورش مبارزه می‌کند نباید محکوم کنیم اما در این میان اگر یک کار تروریستی انجام شود نباید پذیرفت». رفسنجانی با تاکید بر «آمادگی مذاکره با اروپا» گفت که «ما می‌خواهیم با اروپا همکاری و رفاقت داشته باشیم».

هر چند که در اثر مخالفت کشورهای اروپایی، اصرار و فشارهای آمریکا و اسرائیل برای محکومیت رژیم جمهوری اسلامی در اجلاس سران «شرم‌الشیخ» به نتیجه نرسید و در اعلامیه پایانی آن نامی از این رژیم به طور مشخص برده نشد، لکن برگزاری خود این اجلاس در فاصله زمانی خیلی کوتاه و تمرکز تبلیغات علیه جمهوری اسلامی در سطح

بین‌المللی، و صرفنظر از نتایج آن در مورد مسئله صلح اعراب و اسرائیل، می‌تواند برای دولت آمریکا یک گام دیگر به جلو در جهت تحقق مقصود آن (محکومیت بین‌المللی و تحریم اقتصادی رژیم) به حساب آید.

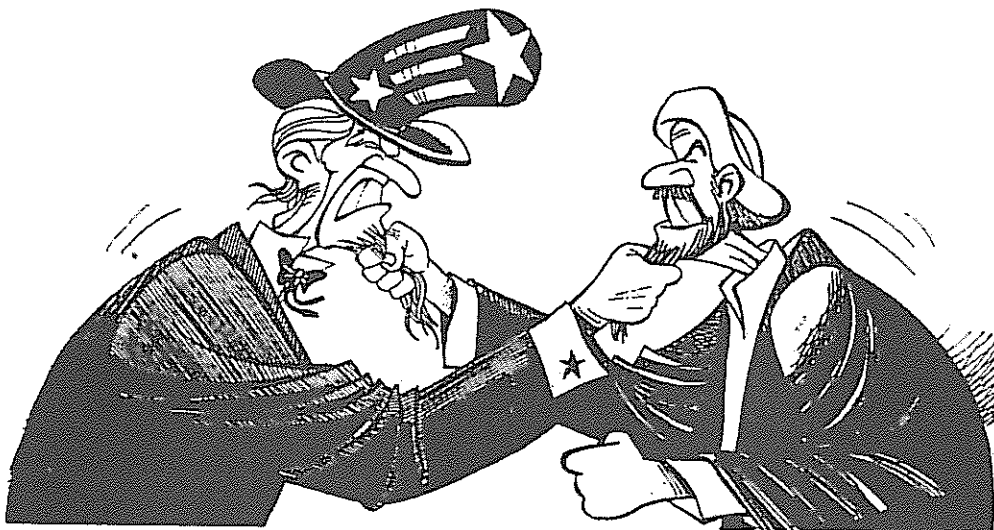
صدر حکم جلب فلاحیان

یکروز بعد از برگزاری اجلاس «شرم‌الشیخ»، دادستان فدرال آلمان حکم بازداشت علی فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم اسلامی را صادر کرد. مطابق این حکم، علی فلاحیان به سازماندهی و هدایت ترور رستوران «میکونوس» در برلین و صدور دستور قتل رهبران اپوزیسیون ایرانی متهم شده است. در واقع، آنچه که در جریان تحقیقات قضائی و شواهد و دلایل متعدد موجود درباره دخالت و مشارکت مستقیم ارگانهای دولتی و عوامل رژیم جمهوری اسلامی در ترور دکتر صادق شرفکندی و همراهان او در برلین، آشکار گردیده بود، اینک به عنوان حکم قضائی دادستانی آلمان صادر شده است.

در ماه دسامبر گذشته، طبق گزارش مطبوعات آلمانی، دادستانی کل این کشور علیه وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی جرم کرده بود. اما با دخالت دولت این کشور این مسئله عملاً مسکوت مانده و دستور بازداشت فلاحیان صادر نشده بود. بعد از گردهمایی وزیرای خارجه «اتحادیه اروپا» و اجلاس «شرم‌الشیخ»، در اثر فشارهای بین‌المللی و افکار عمومی، دولت آلمان ناگزیر شد که از دخالت در این باره خودداری کرده و راه را برای روند قانونی امور

قضائی بگشاید. وزیر امور خارجه آلمان که از طرفداران پر و پا قرص سیاست «گفتگوی انتقادآمیز» به شمار می‌رود پس از صدور این حکم، طی مصاحبه‌ای گفت که «آلمان خواستار مذاکره و گفتگو با ایران است، اما نه به هر قیمتی». در صورتی که روند قانونی برای اجرای عدالت در مورد ماجرای ترور برلین ادامه یابد و دولت آلمان بنا به ملاحظات اقتصادی و سیاسی و یا به هر بهانه دیگر مانع از ادامه آن روند نگردد، محکومیت رژیم اسلامی در مورد این جنایت قطعی بوده و، به نوبه خود، مرحله تازه‌ای را در مناسبات قیامین آلمان و ایران و به طور کلی در زمینه روابط «اتحاد اروپا» با رژیم حاکم بر ایران پدید خواهد آورد.

علاوه بر پرونده سنگین ترور در برلین، و گذشته از پرونده مربوط به «فتوای» قتل سلمان رشدی، رژیم جمهوری اسلامی پرونده‌های متعدد دیگری از ارتکاب جنایات و اقدامات گوناگون تروریستی در سوئیس، اتریش، فرانسه، ایتالیا، قبرس و... دارد که اگر نه در مورد تمامی آنها، دست کم در مورد اکثر آنها، اثر انگشت و رد پای ارگانهای حکومت اسلامی و ماموران و مزدوران آدمکش آن کاملاً پیداست. لازم نیست دولتهای غربی جا و بیجا در اقصا نقاط عالم به دنبال آثار جرم و جنایات رژیم جمهوری اسلامی بگردند. در خود این کشورها، ده‌ها مورد ترور و آدمکشی و آدم ربایی توسط ارگانها و عوامل حکومت اسلامی وجود دارد. کافیت که همین موارد را تا مرحله نهائی و تحقق عدالت قضایی و انسانی پیگیری کنند و یا از ایجاد مانع در مسیر تحقیقات قضائی و برقراری عدالت دست بردارند.



اطلاعیه به مناسبت حکم بازداشت فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم

از طرف دادسرای فدرال آلمان

صبح امروز برخی مطبوعات و رادیوهای آلمان از صدور حکم جلب و بازداشت علی فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت رژیم جمهوری اسلامی خبر دادند. ساعتی بعد، صحت این خبر از طرف دفتر دادسرای آلمان در کارلسروهه که صادر کننده حکم مزبور می باشد، مورد تأیید قرار گرفت.

تصمیم گیری و مسئولیت مستقیم سران و کارگزاران اصلی رژیم در قتل مخالفین در داخل و خارج از کشور، بر مردم و نیروهای اپوزیسیون رژیم ایران هیچگاه پوشیده نبوده است و همواره کوشیده اند افکار عمومی مردم جهان را نسبت به ماهیت واقعی حکام کشور و جنایاتی که در ایران می گذرد مطلع نمایند. قتل عام فجیع زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به فرمان شخص خمینی صورت گرفت و نقشی تمامی ترورها در خارج از کشور به تصویب شورای امنیت رژیم می رسد، که تحت مسئولیت مستقیم رفسنجانی، که ریاست این شورا برعهده دارد، عمل می نماید.

در همین دو هفته ای اخیر دو تن از پناهندگان کرد ایرانی به نامهای ملااحمد خضری و مجید سلدوزی که مطابق اطلاعیه نمایندگی حزب دموکرات کردستان ایران در خارج از کشور، سال گذشته در عراق ربوده و به ایران انتقال داده شده بودند، به جوخه ای اعدام سپرده می شوند و در ترکیه دو نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران به نامهای زهرا رجیبی و عبدالعلی مرادی به دست مزدوران رژیم به قتل می رسند. البته دست داشتن دستگاههای پلیسی و امنیتی رژیم جمهوری اسلامی در تمامی ترورهای انجام شده در خارج از کشور، از دید مقامات و دستگاههای قضایی و امنیتی کشورهای محل قتل نیز پنهان نبوده است، اما متأسفانه تاکنون، این سوداگریهای سیاسی- اقتصادی و حجم معاملات تجاری با ایران بوده است که بر ندای آزادیخواهان ایران و جهان و وابستگان و خانواده های قربانیان ترورها، برای اجرای عدالت، پیشی گرفته و برای برخی کشورها حکم «مصالح ملی» یافته است.

همزمان با گسترش دامنه ی توطئه و ترورهای رژیم در خارج از ایران، که این بار می رود از میان شهروندان سایر کشورها نیز قربانی بگیرد، به نظر می رسد مسئولین این کشورها درمی یابند که نه تروریسم دولتی جمهوری اسلامی مرز می شناسد و نه «دیالوگ انتقادی» مورد نظر آنها می تواند در انظار عمومی مردمشان توجیه کننده ی مسائلات باز هم بیشتر آنها با سران رژیم باشد.

اقدام بیسابقه ی دستگاه قضایی آلمان در جهت حکم بازداشت علی فلاحیان، که لزوم آن بر پایه ی مدارک و اسناد به دست آمده در جریان تحقیقات دادگاه میکونوس از همان زمان مسافرت وی به آلمان، از طرف برخی رسانه های همگانی این کشور مطرح شده بود، در شرایط کنونی، بیاتنگر بر ملا شدن چهره ی واقعی رژیم حاکم بر ایران می باشد و نشانگر این واقعیت است که تلاش پیگیرانه ی نیروهای اپوزیسیون رژیم در نشان دادن ماهیت جنایتکارانه ی سران رژیم بی نتیجه نبوده است.

ما ضمن حمایت از اقدام اخیر دادسرای فدرال آلمان، از کلیه ی احزاب و سازمانهای ترقیخواه ایران و نیروهای آزادیخواه و انساندوست جهان می خواهیم تا با مراجعه به آرگانهای ذیصلاح بین المللی و محافل و مجامع مدافع حقوق بشر، بخواهند:

- رژیم جمهوری اسلامی را جهت تحویل علی فلاحیان به دادگاه محاکمه ی قاتلان دکتر شرفکندی و سه همزرم وی در برلین، تحت فشار قرار دهند.

- از مقامات دیگر کشورها، که در آنجا مزدوران رژیم اقدام به ترور مخالفان کرده اند، از اتریش و فرانسه و سوئیس گرفته تا ترکیه و پاکستان و... خواسته شود با عدم مداخله در جریان تحقیقات قضایی، به روند حقیقت یابی و تعیین و معرفی قاتلان یاری رسانند.

بدون شک نتایج تحقیقاتی بیطرفانه و مبتنی بر عدالت، اثبات نقش همه جانبه ی مسئولین رژیم حاکم بر ایران در تمامی این جنایات را به دنبال خواهد داشت، امری که می تواند در عرصه ی داخلی افضاء بیشتر چهره ی جنایتکارانه ی مسئولین حکومت در افکار عمومی، و توسعه ی جنبش سرنگونی رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی را به دنبال داشته باشد.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۶ اسفند ۷۴ - ۱۵ مارس ۱۹۹۶

گزارشی از دادگاه میکونوس

پنجشنبه ۱۹۹۶/۲/۲۹

دادگاه در ساعت ۹ با حضور کلاوس ک و نه والد یکی از مدیران سازمان اطلاعات داخلی آلمان (ب.اف.و) شروع به کار نمود. در قسمت اول شهادت سوالات متمرکز بودند بر منابعی که براساس آن (ب.اف.و) گزارش‌های خود را به دادگاه داده است. شاهد در پاسخ به سوالات گفت: برخلاف آنچه در جلسه قبل از روی بی‌توجهی گفتم منبع ما یکی از سازمان‌های اطلاعاتی دوست می‌باشد و من بعد از آخرین شهادت در این دادگاه فرصت یافتم در تاریخ ۵ فوریه در مرکز این سازمان حاضر شوم. در آنجا به سوالات من پاسخ دادند و امکان یافتم به پرونده‌های مربوطه نگاهی بیاندازم. نتیجه این بازدید تایید شهادت‌هایی بود که در دادگاه داده‌ایم.

منبع خبری سازمان اطلاعاتی دوست یک فرد است. من آن فرد را مشخصاً نمی‌شناسم اما با مسئول رابطش دیدار داشتم و گزارش‌هایی که او فرستاده است را دیدم. او منبع موثقی است هم از نظر سازمانش و از این نظر که اخبار و اطلاعاتی را که داده بلکه خود خبرها نیز موثق می‌باشند و با مجموعه اطلاعاتی که ب.اف.و در اختیار دارد هماهنگ می‌باشد. از این مجموعه اطلاعات ما بخشی از آنها را از جمله اشاره تلویحی فلاحیان به ترور، قبل از واقعه میکونوس و جاسوس برای کاظم دارابی به دادگاه اطلاع دادیم.

در مورد منبع سازمان اطلاعات و امنیت ایران که در زمان عملیات ترور در رستوران حاضر بوده هیچ نشانی در اختیار ما نیست که بتوانیم بگوئیم این شخص و منبع اطلاعاتی سازمان اطلاعاتی دوست یک شخص واحد بوده‌اند یا نه.

بعد از یک تنفس کوتاه در ساعت ۱۱ دادگاه به موضوع گزارش

تلفن‌های دارابی در سال ۱۹۹۱ پرداخت. شاهد در این مورد با ارائه بیش از ۵ خلاصه از صحبت‌های دارابی در تلفنی گفت یک بار امان فراهانی به او تلفن کرده و از او علاوه بر تشکر از کار قبلیش انجام کار دیگری خواسته و این نشان می‌دهد سابقه رابطه آنها طولانی‌تر از آن است که ما در اختیار داریم. یک بار اربکانی از بن به او تلفن کرده و چون خود کاظم در خانه نبوده بر روی دستگاه ظبتش گفته است: «ما یک نمایشگاه در دوسلدورف داریم. بار قبل جلسه خاتمی (وزیر ارشاد) را مناقضین بهم زدند از تو می‌خواهم خودت در آنجا حاضر شوی و بسیار مهم است که دوستان عرب خود را هم همراه بیاوری. من در خانه ایران هستم به من زنگ بزن. چون باید با تو حضوری صحبت کنم سعی کن امروز یا فردا پیش من بیایی».

در تلفن دیگر از کاظم دارابی خواسته شده است تا ۱۸ نفری که از ایران آمدند را رهنمایی کند و در همان روز در تلفن دیگری گفته شده این ۲۰ نفر در هایدلبرگ هستند. در پاسخ دارابی که آیا می‌توان با آنها صحبت کرد طرف مکالمه می‌گوید بله اینها امتحانشان را پس داده‌اند. شاهد در توضیح گفت شاید مقصود امتحان زبان آلمانی این عده بوده است.

در تلفن دیگری از وجود پول اضافه بعد از خریدن مسجدی در فرانکفورت و امکان خرید مسجدی در برلین از دارابی سوال می‌شود. شاهد گفت: این تلفن نشان‌دهنده نقش بالایی است که دارابی داشته است.

بعکس بارهای قبل که هنگام شهادت گروونه والد دارابی و کسلاش با داد و فریاد اعلام می‌کردند ب.اف.و هیچ چیز علیه دارابی در دست ندارد. در این روز که بخشی از مدارک مربوط به شنود تلفن دارابی مطرح شد هیچ چیز

نداشتند که بگویند.

در پایان رئیس دادگاه گفت اربکانی کارمند سفارت ایران در آخر سال ۱۹۹۲ و مارس ۱۹۹۳ تقاضای ملاقات با دارابی در زندان داشته که با آن موافقت شده و با حضور مامورین و مترجم رسمی صورت گرفته است.

پنجشنبه ۱۹۹۶/۳/۱۴

شاهد: کمیسار هوفمان از پلیس فدرال آلمان

شاهد آمده بود تا در دو مورد گزارش دهد:

۱- مسئله هتلی که متهم دارابی در شب ۱۳ به ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۲ در هامبورگ اقامت کرده بود.

۲- تحقیقات او در مورد ترور جواد (غلام کشاورز) در قبرس!

در مورد مسئله ۱ وی گفت: که ساعت ورود خانواده دارابی به هتل مشخص نیست، زیرا بر روی صورت‌حساب هتل ساعت ورود آنها قید نشده است. اینکه آنها چند نفر بوده‌اند را دقیقاً نمی‌داند ولی حدس می‌زند آنها ۵ نفر در یک اتاق ۳ تخته بسر برده‌اند. اینکه آنها چه ساعتی برلین را ترک کرده‌اند برای وی مشخص نیست.

در مورد مسئله ۲، وی گفت که در ژانویه ۹۳ از طرف پلیس بین‌المللی سوئد نامه‌ای دریافت کرده‌اند، در آن نام قید شده که پلیس سوئد از طرف «شورای پناهندگان و مهاجرین ایرانی» نامه‌ای دریافت کرده مبنی بر دست داشتن مقامات ایرانی در ترور غلام کشاورز. پس از این نامه هدفمان و ۲ همکارش به قبرس رفته و مدارک مسئله را بررسی کرده‌اند. در آنجا آنها به این نتیجه رسیدند که صدا خفه‌کن اسلحه‌ای که با آن کشاورز را ترور کرده‌اند درست مانند ترور میکونوس و ترور خلبان سابق رفسنجانی محمدی است.

در حاشیه دادگاه در روز جمعه ۱۹۹۶/۳/۱۵ دستور جلب علی فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت ایران، صادر شد. موضوع حکم جلب فلاحیان که در ۱۹۹۵/۱۲/۱۹ به طور رسمی مطرح شده بود، در پنجشنبه ۱۹۹۶/۳/۱۴ تقاضای دادستانی کل آلمان و موافقت قاضی تحقیق، صادر شد. دفتر صدراعظم آلمان، اشمیت پادتر وزیر هماهنگ‌کننده سازمانهای اطلاعاتی و وزارت امور خارجه سعی در جلوگیری از پخش این خبر کردند ولی مطبوعات روز جمعه به این خبر دست یافتند، و سعی آنها با شکست مواجه شد.

بر طبق یک گزارش موثق برند اشمیت باد با یک خبرنگار نزدیک به خود که در روزنامه محافظه کار «فرانکفورتر آگلمایته» کار می‌کند، سعی کردند با انتشار این خبر در این روزنامه در جمعه ۱۹۹۶/۳/۱۵ طرح یک ضد حمله به این تصمیم دادستانی را اجرا کنند، همراه با آن رئیس اتاق تجارت و صنایع آلمان اعلام کرد این تصمیم دادگاه منجر به کاهش روابط تجاری در کشور خواهد شد و باعث بیکاری هر چه بیشتر در آلمان می‌شود. تا ظهر جمعه ۱۹۹۶/۳/۱۵ این خبر از سوی دادستانی کل تأیید نشده بود. ظهر حجه، اریک، وکیل شاکسی خصوصی در دادگاه میکونوس اعلام کرد که از یک منبع موثق اطلاع یافته است که این حکم صادر شده است، پس از آن مطبوعات و رادیو و تلویزیون به طور وسیع این خبر را منتشر کردند، که باعث شکست سیاست‌های جلوگیری دولت آلمان شد. نشریاتی محافظه کاره آلمان چون «فرانکفورتر آگلمایته» و جناح راست «حزب سوسیال دموکرات» سعی می‌کنند تا آنجائیکه ممکن است صدور این حکم را زیر سوال ببرند.

«کمیته ایرانی مبارزه با سرکوب و تروریسم دولتی جمهوری اسلامی ایران» در فرانسه در ۱۶ مارس اطلاعیه‌ای در مورد صدور حکم جلب وزیر اطلاعات رژیم اسلامی صادر کرده که عیناً درج می‌شود.

حکم جلب علی فلاحیان، وزیر اطلاعات ایران صادر شد

جمهوری اسلامی است که توسط دستگاه قضائی آلمان در مظان اتهام قرار می‌گیرد. این مسئله برای همه‌ی مخالفان تروریسم دولتی و همه کسانی که در سال‌های گذشته بنوعی در شناساندن ماهیت تروریستی جمهوری اسلامی کوشیده‌اند، موفقیتی بی‌مانند است.

کمیته‌ی ایرانی مبارزه با سرکوب و تروریسم دولتی جمهوری اسلامی ایران، ضمن قدردانی از فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر ایرانیان و وکلای خانواده‌های قربانیان ترور برلن، امیدوار است که صدور این حکم برخلاف موارد بسیار گذشته، سر آغاز برخوردهای قاطع دولت‌های اروپائی علیه سیاست‌های تروریستی جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌ی بین‌المللی و انگیزه‌ای برای فشرده شدن صفوف ایرانیان در مبارزه علیه تروریسم جمهوری اسلامی باشد.

سرانجام دادگستری آلمان فدرال حکم جلب حجت‌الاسلام علی فلاحیان، وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی ایران را به اتهام دستور ترور دکتر سعید شرافکنندی، دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران و سه مبارز دیگر را صادر کرد.

پس از سال‌ها سیاست سرکوب و ترور مخالفان و دهها مورد آدمکشی در گوشه و کنار جهان که قتل دکتر عبدالرحمان قاسملو در وین، دکتر شاپور بختیار در پاریس، دکتر کاظم رجوی در سوئیس و دکتر شرافکنندی در آلمان تنها نمونه‌هایی از آنند، برای نخستین بار، دستگاه قضائی یکی از کشورهای اروپائی، آنهم کشوری که بیشترین مبادلات اقتصادی-تجاری را با رژیم اسلامی ایران دارد، دستور جلب یکی از وزرای رژیم جمهوری اسلامی را به اتهام هدایت قتل صادر کرده است. از این پس، علی فلاحیان در هر کجای جهان قدم گذارد، به اتهام جنایت توسط پلیس بین‌المللی دستگیر می‌شود. بدینسان این تمامیت رژیم

اخبار کوتاه

تشدید تحریم اقتصادی علیه کوبا

بیل کلیتون رئیس جمهور آمریکا به بهانه سرنگون شدن دو هواپیمای خصوصی امریکایی که در آسمان کوبا مورد اصابت ضدهوایی‌های ارتش آن کشور قرار گرفته بودند، بار دیگر یک دستورالعمل برای تشدید تحریم‌ها علیه کوبا صادر نمود.

دستورالعمل مذکور دست رئیس جمهور آمریکا را برای دستیابی به همکاری بین‌المللی جهت اعمال فشار به دولت کوبا هرچه بیشتر باز می‌گذارد. این تصمیم روز ۱۰ مارس اتخاذ شد.

جمهوری اسلامی پشتیبان تروریستهای بنیادگرا در ترکیه

خبرگزاری رویتر روز

استانداران ایلام: یک سوم جمعیت استان زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

بنابه گزارش روزنامه سلام علی اکبر شیبانی‌فر در سمینار استان‌شناسی و جاذبه‌های توریستی ایلام، اعلام داشت که طبق آمار رسمی از ۵۰۰ هزار نفر جمعیت استان ایلام یک سوم آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

صدور تهدیدنامه نظامی برای مقابله با شادمانی نوروزی

فرارسیدن نوروز که موسم شادی و سرور مردم است حکومت اسلامی را نخست آشفته می‌کند. این رژیم که هر گونه نمایش سرور و پایکوبی مردم را بیان دشمنی با خود می‌شناسد، امسال نیز با صدور بیانیه‌های تهدیدآمیز مردم را از

چهاردهم مارس از قول منابع دولتی ترکیه اعلام داشت که دولت ایران در قتل یک روزنامه‌نگار لائیک ترک دست داشته است. طبق این گزارش فردی بنام عرفان کاجرچی که به اتهام ترور مذکور دستگیر شده است در سالهای ۱۹۸۰ به دفعات جهت آموزش تروریستی به ایران مسافرت کرده است عرفان و گروه تروریستی اسلامی وی همچنین متهم به دست داشتن در چند سوقتد دیگر از جمله ترور تعدادی از افراد اپوزیسیون ایرانی مقیم ترکیه می‌باشند. روزنامه‌های ترکیه یکی از اعضای کنسولگری ایران را مسئول ارتباط با عرفان معرفی کرده‌اند. از سوی دیگر تانسی چیلر نخست‌وزیر سابق ترکیه نیز طی مصاحبه‌ای ضمن تایید اخبار فوق از رژیم ایران بعنوان پشتیبان تروریستهای بنیادگرا یاد کرده است.

برگزاری آئین‌های شادی نوروز و مراسم چهارشنبه‌سوری منع کرده است. از جمله در تهدیدنامه فرمانده نیروهای انتظامی از مسئولین پارکها و شهرک‌ها خواسته شده است تا تحت عنوان جلوگیری از حرکات «مغایر شئون اسلامی» به مقابله با مردم و جشن و سرور نوروزی آنان برخیزند. اما علی‌رغم همه تلاشهای نیروهای سرکوب‌گر رژیم امسال مردم نه تنها مثل همیشه جشن نوروزی را برپا داشتند بلکه با توجه به یکی شدن چهارشنبه و نوروز و اختلاف «سلیقه» در تعیین چهارشنبه آخر سال برخی از مردم دوبار مراسم چهارشنبه‌سوری را اجرا کردند و از روی آتش پریدند.

بحثی کوتاه

حول

بحران چپ

و

راههای

برون رفت

از آن

«بخش یکم»

حیدر

شکست انقلاب بهمن و سلطه استبداد مذهبی، جنبش چپ ایران را با بحران جدی و عمیقی روبرو ساخت و تحولات بین‌المللی ابعاد گسترده‌ای به این بحران بخشید. کمتر نیروی چپی است که به وجود بحران اعتراف نداشته باشد. سالهاست که درباره‌ی علل بروز بحران و مشخصه‌های آن بحث‌ها جریان دارد و سالهاست که با این بحران زندگی می‌کنیم ولی متأسفانه بحثها عموماً در همین حد متوقف می‌شود و کمتر به بحث برای راهیابی برای خروج از بحران گذر می‌کند و حتی فراتر از این بخشی از رفقا از پذیرش این واقعیت که ما امروزه با این بسنی روبرو هستیم و راهی برای خروج از بحران و احیا مجدد جنبش چپ در ایران نداریم رویگردان هستند و حاضر به تن دادن به بحثی جدی حول راههای برون رفت از بحران نیستند. پاره‌ای رفقا گمان می‌کنند که اعتراف صریح و آشکار به این مساله تأثیرات منفی ذهنی برجای گذاشته و موجب دلسردی بیشتر فعالین چپ خواهد شد. نظر این رفقا چنین است، یا راه‌حلی باید ارائه داد یا بهتر است دم فروبندیم و با این قبیل بحثها روحیات را تضعیف نکنیم، اگر راه‌حل نداریم، به وجود بن‌بست نیز تأکید نوزیم. یک چنین برخوردی نه نشانه استقامت و پایداری و انقلابیگری، بلکه بیانگر محافظه‌کاری و هراس از روبرو شدن با واقعیات است و در بهترین حالت تمبلی فکری و لختی عملی را نشان می‌دهد.

یک چنین طرز تفکری ما را به تن دادن به

بهرتر بگوئیم توجیهی برای طفره رفتن از تلاش برای پاسخگویی به این مساله و متمرکز کردن تلاش برای راهیابی باشد. تنها با متمرکز کردن انرژی و تلاشها در این راستاست که امکان یافتن راه‌حلی می‌تواند فراهم آید. چه بسا در این جستجوی خود دچار اشتباه نیز بشویم و راه خطا و انحرافی هم ببینیم و راه‌حلهای ما ناقص و نیمه‌کاره باشد ولی با این وجود هزاران بار بهتر از سکون و لختی است. سکون مرگ‌آفرین است و تنها در حرکت و پویایی است که می‌توان اشتباهات و انحرافات را تصحیح کرده و در مسیر رشد و تعالی پیش رفت.

آنچه تا بدینجا گفته شد، کمابیش تکرار حرفهایی است که حداقل نگارنده این سطور در فرصتهای دیگر نیز زده است و شاید هم تکرار مکررات برای رفقا خسته‌کننده و ملال‌آور باشد ولی از آنجا که در روند تدارک کنگره‌ای هستیم و بنظر من این مساله برای ما و کل چپ ایران ضرورت حیاتی و مبرم دارد تأکید مجدداً بر آنرا ضروری می‌شمارم. مضافاً این بار تلاش من اینست که با طرح برخی ایده‌ها درباره‌ی راه خروج از بن‌بست کنونی به فعال شدن بحثها حول راه برون رفت از بحران و قرار گرفتن این مساله بطور جدی در دستور بحث‌ها یاری رسانم.

مجدداً تأکید کنم که هدف این نوشته ارائه یک راه‌حل نبوده و صرفاً طرح برخی ایده‌ها در این راستا بمنظور فعال کردن بحثهاست. دست‌یافتن به راه‌حلی نسبی از مسیر بحثهای خلاق و جدی‌ای عبور می‌کند که دامنه آن محدود به تشکل ما نبوده، بلکه در سطحی گسترده‌تر می‌باید جریان یابد. تشکل ما نیز متناسب با ظرفیت محدود فکری و عملی‌اش سهم خود را در این جهت می‌تواند ادا کند، البته بشرط اینکه انرژی خود را در این جهت متمرکز نماید.

راه‌حل مشخص برای وضعیت مشخص

تلاش برای ارائه یک راه‌حل بدون در نظر گرفتن وضعیت مشخص جنبش در هر مرحله‌ای همواره به راه‌حلهای ذهنی و نادرستی منتهی می‌شود که راهگشا نیستند. نه تنها تجربیات موفق سایر جنبش‌ها نمی‌تواند بمناب الهگویی، عیناً کپی‌برداری شده و راهگشا باشد بلکه حتی تجربیات گذشته خود ما و جنبش چپ در ایران نیز نمی‌تواند بهمان شکل تکرار گردد.

در چند نقطه جهان انقلابیون تلاش کردند تجربه موفق کوبا را پیاده کنند و با شکست مواجه شدند؟ در چند کشور مشی موفق انقلاب چین مبنی بر «محاصره شهرها از راه روستاها» در عمل با عدم موفقیت روبرو گردید؟ چه تعداد احزاب کمونیست تلاش کردند مشی حزب بلشویک را کپی کنند و ناموفق بودند؟ مطالعه تجربه سایر کشورها و تأمل در تجربیات گذشته جنبش چپ ایران و درس‌آموزی از آن کاملاً ضروری است ولی هر شرایط مشخص و خود ویژه، راه‌حل مشخص خود را می‌طلبد. بنابراین هر راه‌حلی که ارائه می‌شود باید روشن نماید که خود ویژگی‌های جنبش را چگونه در نظر گرفته است و به ضرورتهای مرحله‌ای به چه شکلی پاسخ می‌دهد. ادامه دارد

وضعیت موجود سوق می‌دهد، بدون آنکه تلاشی جدی برای تغییر وضعیت کنونی را برانگیزد. ناگفته پیداست که کشتی‌نشینانی که در دریای طوفانی خود را بحریان باد بسپارند، اگر زورق‌شان در دریا غرق نشود، به ساحل مقصود نیز نخواهد رسید. طرح درست مساله همواره نیمی از حل مساله است. تا زمانیکه صورت مساله را بدرستی طرح نکنیم سخنی هم از ارائه راه‌حل درست نمی‌تواند در میان باشد. تا آنجا که به تشکل ما برمی‌گردد، این مساله گرهی تاکنون به بحثی اصلی تبدیل نشده است. نگاهی به بحثهای تدارک کنگره که در نشریه اتحاد کار درج شده است بخوبی جای خالی این بحث را نشان می‌دهد. آیا ما با بحران مواجه نیستیم؟ آیا ما راه‌حلی برای خروج از بحران کنونی داریم؟ پاسخ منفی به این دو سوال روشتر از آن است که نیازی به اثبات داشته باشد، با این وجود چرا مساله راهیابی برای خروج از بحران جایش خالی است؟ محدودیت ظرفیت فکری و عملی تشکل ما نمی‌تواند بهانه‌ای برای دور زدن این مساله اصلی و گرهی و کنار گذاشتن آن باشد و تسلط روحیه‌ای که به آن اشاره شد علت اصلی بشمار می‌رود.

بگذارید صریح و بی‌پرده سخن بگوئیم، تا کی می‌خواهیم تن به حوادث بسپاریم؟ تا کی می‌خواهیم شاهد افت تدریجی فعالیت‌ها و کناره‌گیری روزمره رفقایمان باشیم؟ تا کی می‌خواهیم خود را با فعالیت‌هایی که چشم‌انداز کمابیش روشنی برایش ترسیم نکرده‌ایم دلخوش کرده و وجدان ناراحت خود را تسکین دهیم؟ اینها و بسیاری سوالاتی از این قبیل مدنهادست که بدرجات مختلف ذهن اغلب ما را بنخود مشغول داشته است. نه تنها برای رفقای که کناره‌گیری می‌کنند بلکه حتی برای بخشی از رفقای که بهر دلیلی کناره‌گیری نکرده‌اند علت وجودی تشکیلات زیر سوال رفته است. اینها البته مشکلات خاص تشکل ما نیست. مجموعه تشکل‌های موجود چپ و کل چپ با این مسائل دست بگریبان‌اند.

نقش کل نیروهای چپ در صحنه سیاسی مدام افت می‌کند و اگر اوضاع به‌همین متوال ادامه یابد خطر این وجود دارد که در تحولات آتی ایران، چپ در حاشیه قرار گرفته و از ایفای نقشی مهم باز ماند و این در حالی است که چپ نه تنها از زمینه‌های اجتماعی نیرومندی برای رشد در درون جامعه برخوردار است بلکه بطور بالقوه دارای توان و ظرفیت قابل ملاحظه‌ایست.

حقایق تلخ و دردناک است ولی هر آنکه نتواند هشیارانه در چهره واقعیات بنگرد، توان تغییر در وضعیت کنونی را نخواهد داشت. هر کسی که بطور جدی به آینده جنبش چپ ایران بی‌اندیشد ضرورت تغییر و دگرگونی را حتی اگر درک نکند لااقل حس می‌کند. تنها کسانی ضرورت دگرگونی را می‌توانند نفی کنند که خود را در پیله ذهنی‌گرایی‌های مفرط زندانی کرده باشند. تشخیص ضرورت تغییر و دگرگونی نخستین گامی است می‌باید برداشته شود ولی مساله گرهی و اصلی اینست که چگونه می‌توان تغییر و دگرگونی را بوجود آورد و عبارت دیگر چه باید کرد و چه راهی برای خروج از بحران و بن‌بست کنونی وجود دارد؟ ما با پاسخ‌های حاضر و آماده و کاملی روبرو نیستیم ولی این موضوع نمی‌تواند دلیل یا

ایران بدون هاشمی رفسنجانی!

مصطفی مدنی

حیات خود خمینی که شخصیت بلامنازع این دیکتاتوری بود به سیاست گزار اصلی جمهوری اسلامی یا بهتر گفته شود، خط دهنده خط امام مبدل شد. دیکتاتور تیز هوشی که اگر تا مغز و دندان به سلاح تزویر و دورویی و دروغ مجهز است، اما در بازی‌های سیاسی تاکنون خطا نرفته است.

زمانی که جنگ برای جمهوری اسلامی برکت بود هیچکس سمج‌تر از هاشمی رفسنجانی برای داغ کردن تندر جنگ نمی‌توان سراغ کرد و زمانی که جنگ همه هستی جامعه را بلعید زمانی که بساط قدرت گیری آخوندها به برکت این جنگ تامین گشت، هم او بود که جام زهر را بدست خمینی داد، تا کیان جمهوری اسلامی به گناه صلح آلوده نشود و آسایش و ثبات که در قاموس این حکومت همواره بمثابه تسلیم و فساد شماتت شده دامن آنرا نگیرد.

در نخستین ماههای بعد از انقلاب که هنوز هیچیک از حکومتیان مقابله با سازمان فدائی را در سر نپرورانده بودند، رفسنجانی نخستین فردی در حکومت بود که بعنوان وزیر کشور در یک سخنرانی رسمی، فدائیان را بدروغ بعنوان عاملان ترور مطهری در ذهن امت حزب‌الله نشانده. این ذهنیت بهتر از هر چیز زندگی علنی احزاب سیاسی اپوزیسیون را بخطر می‌انداخت و به تقابل رودروئی با آنان سرعت می‌داد، چرا که رژیم مذهبی در جریان مبارزه قانونی برفع نیروهای چپ و دمکرات تنها نیرو از دست می‌داد.

رفسنجانی در جریان انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی (که راز آن هنوز بر کسی فاش نشده است) اگر از بد «حادثه» جان سالم بدر برد، اما دیگر تا کتیکهای او علیه شخصیت‌های درون حکومت را نمی‌توان به «حادثه» تعبیر کرد، در میان اپوزیسیون بیرون و درون حکومت برای جمهوری اسلامی مهمتر از همه لیبرالها و چپ‌ها بودند، این حقیقت روشنی بود که تا وقتی امثال بازرگان‌ها در مدیریت حکومت باشند جانی برای امثال رفسنجانی باقی نخواهد ماند.

در سالهای نخست انقلاب بزرگترین مشغله جناح آخوندهای حکومت تعیین بخشیدن به تقدم و تاخر مبارزه علیه اپوزیسیون چپ و مجاهد و یا لیبرالهای در حکومت بود.

رفسنجانی در مصاحبه با مجله امور خارجی چاپ آمریکا سالها بعد، از این «تصمیم بزرگ» را فاش ساخت! «در مقطع سالهای ۵۸-۵۹ بحث اصلی بین ما این بود که کمونیستها برای نظام خطرناک‌ترند یا لیبرالها؟ و با کدامیک اول باید تعیین تکلیف کرد؟ بعضی از دوستان ما می‌گفتند هر دو را باید با هم زد، من

هر خط سیاسی در جمهوری اسلامی امروز مستلزم مرگ سیاسی خط دیگری است.

وقتی زندگی یک شخصیت سیاسی به حیات یک نظام گره می‌خورد، دیکتاتوری قد راست می‌کند. عکس این نیز صادق است. دیکتاتوریه‌ها بدون شخصیت‌های منفرد هادی آنها، دولت مستعجل‌اند و قادر به بقاء خویش نخواهند بود. حکومت‌های سلطنتی استبدادی، نازیسم آلمان، فاشیسم ایتالیا و نظائر استبداد مذهبی جمهوری اسلامی، همگی با دیکتاتورها معنا پیدا می‌کنند.

در آغاز، حیات جمهوری اسلامی به زندگی خمینی گره خورده بود، موقعیت بلامنازع خمینی دیکتاتوری فاشیستی اسلامی را پرورش داد. این دیکتاتوری بعد از مرگ خمینی نمی‌توانست و نتوانست مابین شخصیت‌های متعدد سیاسی تقسیم گردد و تقسیم نگشت، سکان اصلی حکومت در دست هاشمی رفسنجانی متمرکز شد. طرح او برای تثبیت و بقاء این دیکتاتوری، لیبرالیزه کردن آن در حوزه‌های اقتصاد، سیاست و مذهب بود، که وجوه مشخص برنامه‌های خود را بصورت زیر تعریف می‌کرد:

سیاست تعدیل اقتصادی، انحلال کمیته‌ها، ادغام سپاه و ارتش، اهمیت بخشیدن به مسئله تخصص و رشد تولیدات صنعتی، احیاء رابطه با آمریکا و جذب سرمایه‌های خارجی، دعوت از سرمایه‌داران فراری، تحمل پاره‌ای نشریات «دگراندیش» و بالاخره کم‌رنگ‌تر شدن حکومت مطلقه فقیه و تنزل موقعیت «رهبر» و «شورای نگهبان» در چارچوب‌های تشریفاتی!

اکثر طرح‌های رئیس جمهور طی این سالها یکی پس از دیگری با شکست مواجه گشت، در مواردی معدود هم که با تأنی و محدود پیش رفت جز شکست مضاعف حاصلی ببار نیاورد.

علت اصلی این شکست که لیبرالیزه کردن در قامت یک دیکتاتوری مطلق، بسط سرکوب و امحاء هر گونه آزادی سیاسی و اجتماعی بود، موضوع این بحث نیست. موضوع بحث نتیجه‌ای است که از این شکست می‌باید عاید رئیس جمهور و کل حکومت می‌شد. رفسنجانی با شکست برنامه‌هایش باید خود شکست می‌خورد.

این شکست اما برای حکومت یک شکست تاکتیکی نیست و تنها به از دست دادن یک شخصیت در جمهوری اسلامی خلاصه نمی‌گردد. شکست رفسنجانی برای جمهوری اسلامی شکست برنامه‌ای یک نظام بدوی در سامانه جهانی پیش رفته است. به جرات می‌توان گفت حیات جمهوری اسلامی بگونه‌ای به حیات سیاسی هاشمی رفسنجانی گره خورده است. بهتری او نسبت به سایرین در اینست که در زمان

دوران پایوری قافله سالار جمهوری اسلامی آیا رو به خاموشی می‌رود؟ غروب حیات حکومت آیا نزدیک است؟ آنچه واضح می‌نماید این حقیقت است که زمان تا انتخاب آینده ریاست جمهوری برای تحولی در خدمت رفسنجانی بسیار ناچیز است. کوئی همه نگاه‌ها به عقربه‌های تند ساعت دوخته شده است که قطار هیات دولت را در پایانه راه نظاره می‌کند. تا رئیس جمهور با سلام و صلوات از اریکه قدرت پیاده شود و جای خود را به ابله‌ترین شخصیت سیاسی این حکومت بپسارد، سکه اولیگارش‌ی جمهوری اسلامی اینبار بنام خامنه‌ای ضرب گشته است. بورژوازی تجاری که در اقتصاد دست بالا را دارد احمق‌ترین چهره حکومت را برای حفظ آقائی خود برگزیده است. این اولیگارش‌ی از مدتها پیش تمامی هم خود را بکار گرفت تا دست‌های رئیس جمهور را از موقعیت برتر در قدرت کوتاه کند. امروز همه توجه به انتخابات مجلس دوخته شده است همسرایان نزول اجلاس رئیس جمهور همه مترصد آنند که مراسم تودیع به مسالمت برگزار شود.

چون هم آنها و هم رئیس جمهور بهتر از همه می‌دانند دعوی کرکس‌ها شیر را وارد معرکه می‌کند و هر صدای تیر پیش از همه مردم عصیان‌زده را بخود می‌آورد، با اینهمه اگر نامه ۱۶ نفره وزرای کابینه که از آن «سازندگی کشور» به حیات سیاسی هاشمی رفسنجانی گره خورده بود، نشان موقعیت ضعیف رئیس جمهور باشد، واکنش تند و تیز منجس و «جامعه روحانیت مبارز» نسبت باین نامه بیان واقعیت بود که زمان حل مسالمت‌آمیز اختلافات در جمهوری اسلامی به سر آمده است. آخرین سازش دو طرف درگیر قدرت، سازشی یکطرفه بود. در حالیکه «روحانیت مبارز» تصفیه قاطعانه جناح رئیس جمهور را در دستور کار خود حفظ کرد، گروه سازندگی به وارد کردن کادرهای مهمی از گروه مخالف خویش تن سپرد. بنیان این سازش اما با سازش تا پیش از این تفاوت اساسی داشت. عدم توازن در این سازش فقط نتیجه ضعف نبود. گروه انتخاباتی رئیس جمهور برگ برنده را در خود انتخابات بر زمین کوبید و نه در چارچوب لیست انتخاباتی! در مرحله نخست شمارش آراء، وقتی دختر هاشمی رفسنجانی گوی سبقت را از رئیس مجلس گرفت، استراتژی رئیس جمهور نیز روشن شد. او نیز نشان داد که تا حذف قاطع مخالفین جدی خود در درون حکومت، حیات سیاسی خود را حفظ نخواهد کرد. محتوای سازش‌های گذشته همه برای «حفظ نظام» بود، امروز محتوای حفظ نظام را هر گونه سازشی بخطر خواهد انداخت. مسیر حکومت کاملاً یکطرفه شده است. استیلای

بی‌پرنسیب برای بقاء خود چهره‌ای از رفسنجانی برانده‌تر پیدا نخواهد کرد.

آنچه روشن است در غیاب هر انقلابی که رفسنجانی را با این حکومت و این بورژوازی بزیر بکشد، سرانجام هر تحول سیاسی در ایران تنها به اشکالی از کودتا گره خواهد خورد.

بدون انقلاب تردید نباید داشت که با تغییر در قانون اساسی و یا هر محلل تراشی دیگری صندلی ریاست جمهوری برای رفسنجانی خالی خواهد ماند، اما این حداقل چیزی است که او بدست خواهد آورد، در ازاء آن کل جمهوری را از دست خواهد داد.

رفسنجانی خود خوب می‌داند که با ادامه شرایط موجود هشت سال آینده به هشت ماه هم نمی‌انجامد. پس او باید آخرین حربه خود را بکار بگیرد و همه کارتهایش را برای سر جا نشاندن خامنه‌ای رو کند. رفسنجانی را اگر از برجسته‌ترین سازمانگران دوران ۱۷ ساله این حکومت ارزیابی کنیم باین نتیجه می‌رسیم که او همچنانکه با کمک اکثریت نیروهای چپ (یعنی اکثریت و حزب توده) و رادیکال‌ها، لیبرال‌ها را از قدرت خارج کرد و بکمک خامنه‌ای رادیکال‌ها را. حالا برای به زیر کشیدن خامنه‌ای قبل از هر چیز به وجود لیبرال‌ها نیازمند است.

مهم این نیست که این نیاز از طریق توطئه و تبانی برآورده شود یا از طریق گشایش یک حرکت جدید سیاسی در کشور، مهم اینست که در شرایط بحران کنونی رفسنجانی به‌رشکلی که بخواهد بدون یک تکان اجتماعی لیبرال‌ها را در قدرت شرکت بدهد، مستلزم پذیرش حداقل دمکراسی و آزادی سیاسی است و این خود با ماهیت دیکتاتوری نظام و مضمون آنچه که رفسنجانی را رفسنجانی کرده است در تناقض فاحش قرار دارد.

که ریشه در بنیادهای حکومت اسلامی داشتند از صدقه سر رفسنجانی تا حد رهبری ارتقا پیدا کرد. رهبر خود شاخصی شد جدا از رئیس جمهور، خامنه‌ای بیشتر از همه برای بورژوازی بازار جلب توجه کرد که با اجرای برنامه تعدیل اقتصادی رفسنجانی از سودهای نجومی محروم می‌ماند.

این نخستین جدال سرنوشت‌ساز رفسنجانی که او را تا حد فلج کامل برنامه‌هایش پیش برده است، جدال در خاموشی تا کندن حیات سیاسی او نیست. این جدال مصادف است با آغاز خیزش‌های موسمی توده‌های با درهم شکستن کامل اقتصاد کشور، با بحران تورمی عمیق فشارهای بین‌المللی!

رفسنجانی اگر دوره اول ریاست جمهوری خود را با توهم توده‌ها آغاز کرد پایان آخرین دوره را با شکسته شدن این توهم به اتمام می‌برد. نتیجه اینکه بحران سیاسی- اقتصادی کنونی ایران را به دو سمت می‌کشاند:

در آستانه انقلاب یا بسوی کودتا؟

از انقلاب مشکل می‌توان سخن بمیان آورد. دامنه گرفتن فقر و وجود جنبشهای توده‌ای تنها بستر انقلاب هستند. انقلاب را نیروی سازمانده باید. در شرایطی که ایران در تب تحول می‌سوزد، هنوز هیچ نیروی سازمانگری شکل نگرفته است.

در حالی که ایران بدون هاشمی رفسنجانی را در فردای یک انقلاب فقط باید دید چون همانگونه که گفتیم وجود او بگونه تنگاتنگی باین جمهوری عجیب گشته است همانگونه که این جمهوری با او. تضادفی نیست که رفسنجانی سمبل همه تناقضات نکتباز این حکومت از کار درآمده است. بورژوازی ما، این بورژوازی

از نظر امام حمایت کردم. ایشان می‌گفتند همه مخالفان را نباید یکباره علیه نظام بسیج کرد. بهر صورت من در آنهنگام خطر لیبرال‌ها را برای اسلام بالفعل تر می‌دیدم و این مقبول واقع شد.»

در دوره جنگ از رئیس جمهور تا نخست‌وزیر هر کس مخالف حلقه ولایت فقیه بود کنار رفت. وسیله این کنار گذاشتن دهقانان و خورده‌بورژوازی‌های تهیج شده‌ای بودند که بعد از سقوط سلطنت یکباره از خواب غفلت بیدار شده و به صحنه روی آور گشته بودند. برای این مردم در صحنه فقط خمینی معنی و مفهوم داشت جز منتظری که به اعتبار خمینی در دل مردم جانی باز کرده بود یک شخصیت سیاسی قائم بذاتی پیدا نمی‌شد که مردم در صحنه تصویر خمینی را در چهر او ببینند پس اینبار بالفعل‌ترین خطر برای آینده رفسنجانی، در وجود منتظری خلاصه می‌شد. فرصت طلائی برای محو قائم مقام امام موقعی بود که او علیه اعدامها بی‌مهابا و شکنجه‌های مخوف در زندانهای جمهوری اسلامی باب شکوه گشود. قائم مقام رهبری که باید بعد از امام سکان دیکتاتوری مذهبی را بکف می‌گرفت، نسبت به آن سیستم سرکوبی شک آورده بود که اتکا اصلی این دیکتاتوری بود. منتظری با این تردید طناب دار خویش را بدست رفسنجانی سپرد و بعنوان فردی بی‌کفایت اما متقی از دایره قدرت رانده شد.

بعد از منتظری، فرد با نفوذی در حکومت نبود که قادر به برابری یا رقابت با رفسنجانی باشد. دیکتاتورها همیشه نگران شخصیت‌ها هستند. شکست دادن مخالفان درونی حکومت بی‌وجود شخصیت‌های مستقل پرنفوذ زحمت زیادی برای رفسنجانی نداشت. او برای بیرون انداختن رادیکال‌ها، دو اهرم بزرگ را بکار انداخت یکی برنامه اقتصادی مبتنی بر تمایلات همه اقشار بورژوازی و دوم دفاع از تجددطلبی و دست برداشتن از مزاحمت‌های حکومت مذهب. این سیاستها نه فقط افکار عمومی جامعه بلکه غرب را نیز پشت هاشمی رفسنجانی قرار داد.

سرکوب دشمنان و غلبه بر جناحهای داخلی حکومت فقط یک روی سکه بود. در این سالها با سازماندهی بزرگ باندهای مالی در حوزه اقتصادی کشور کلیدی‌ترین اهرمهای مالی را در دست گرفته و برای روی پا نگهداشتن خود دلارهای زیادی برای خرج کردن ذخیره کرده است. مهاجرانی یکی از معاونان او در مصاحبه‌ای بمناسبت انتخابات اظهار داشت ما پول تبلیغات خود را از صنایع و موسسات تولیدی می‌گیریم همانطور که روحانیت مبارز از تجار و بازاریها می‌گیرد.

رفسنجانی برای منکوب شخصیت‌های مذهبی درون حکومت اما، نیاز به شخصیت‌سازی هم داشت، خامنه‌ای محصول طبیعی این نیاز بود. او که تا پیش از این نقش نعش را بازی سیاسی حکومت بعهده گرفته بود برای غلبه بر رادیکال‌ها



گام‌های انقلاب ایران

(انقلاب سیاسی - اصلاحات اجتماعی)

می‌گذرانند؟ بنابراین می‌بینیم که در آستانه انقلاب بهمن حرف زدن از یک بحران عمیق اقتصادی سراسری بی‌مورد خواهد بود. همچنین بود وضعیت بحران سیاسی و بویژه سرنوشت «شکاف در بالایی‌ها»! سلطنت با دیکتاتوری فردی شریکی در قدرت سیاسی نداشت که منشاء بحران و شکاف سیاسی در بالا شود. فراموش نکنیم که «بحران و شکاف در بالایی‌ها» در تحلیل شرایط عینی و ذهنی انقلاب جزو شرایط عینی انقلاب است. پس آیا می‌توانیم بگوییم که انقلاب بهمن در شرایط فقدان بحران اقتصادی سراسری و بدون بحران در بالایی‌ها، تنها با شرایط ذهنی انقلاب رخ داد؟ یعنی با برتری شرایط ذهنی انقلاب؟

تحلیل روند انقلاب بهمن نشانگر شرایط خودویژه تکامل بحران سیاسی - اقتصادی در ایران است. در اینجا من می‌خواهم به دو نمونه دیگر انقلابها اشاره کنم تا به یک قانونمندی جالب دست یابیم.

اگر گروه کوچک کاسترو - چه گوارا وارد کوبا نمی‌شد و در کوههای سیرامایسترا پناه نمی‌گرفت آیا انقلاب کوبا رخ می‌داد؟ پاسخ منفی است. انقلاب کوبا در تاریخ مشخصی که رخ داد شکل نمی‌گرفت و در حد شورشهای دهقانی و دانشجویی در شهر باقی مانده و شکست می‌خورد. بهتر از این نمونه خود انقلاب روسیه است. بدون لنین و بلشویک‌های قدیمی و با تجربه انقلاب در شرایط و زمان مشخص در روسیه ممکن نبود، منظور از این نمونه‌ها بحث «نقش شخصیت در تاریخ نیست» در نمونه روسیه هنوز هم دشمنان لنین و بلشویک‌ها و حتی دوستان آنها، به این متهم می‌شوند که بمثابة یک اقلیت سازمان یافته و یا استعداد نبوغ آسا بدون اینکه جامعه روسیه آماده باشد انقلاب سوسیالیستی را به جامعه عقب‌مانده روسیه تحمیل کردند. در چنین قضاوت‌هایی یک واقعیت مهم در جوامع شیبه روسیه و کوبا فراموش می‌شوند. واقعیت برتری شرایط ذهنی انقلاب بر شرایط عینی و اینکه در چنین جوامعی بعثت دیکتاتوری و فاصله عظیم جامعه مدنی و جامعه سیاسی نقش سازمان یافتگی و رهبری بسیار بالاتر از جوامعی هستند که از لحاظ سیاسی باز بوده‌اند، نقش مبارزه سیاسی و همچنین انقلاب در کم کردن فاصله جامعه مدنی و جامعه سیاسی در جوامع یا ساختار عقب‌مانده تعیین‌کننده هستند و عموماً سریع از رشد اقتصادی وارد تحولات اجتماعی و تاریخی این جوامع می‌شوند. به همین دلیل تاثیرات انقلاب بهمن باید در انقلاب آینده ایران مورد توجه قرار گیرد. در واقع انقلاب بهمن با شخم‌زدن جامعه و کشاندن توده‌های میلیونی به مبارزه سیاسی به شریط عینی و ذهنی انقلاب آتی خصوصیات کاملاً دگرگونه‌ای بخشیده است. با طرح مشخص شرایط عینی و ذهنی ببینیم آیا

عیسی صفا

عینی انقلاب در ایران را رد می‌کردند. طرفداران رفیق بیژن جزینی در اواخر سال ۵۶ موفق شدند که آخرین سنگرهای نظریات رفیق احمدزاده را درهم کوبیده و رد شرایط عینی و ذهنی انقلاب را به نظریه اکثریت فداییهای زندان تبدیل کنند. اما همواره حوادث تاریخی بگونه‌ای غیرمترقبه رخ می‌دهند. نظریه رد شرایط عینی و ذهنی انقلاب درست به هنگامی پیروز شد که انقلاب آغاز گشت! آیا فاصله چند سالی که رفیق احمدزاده شرایط عینی انقلاب را مطرح کرده بود و خیزش جنبش انقلابی و سرانجام انقلاب نقطه قوت نظریات وی نیست؟ به نظر من هنوز هم رفقا در ارزیابی از نظر رفقا احمدزاده و جزینی درباره شرایط عینی و ذهنی انقلاب از چارچوب زندان خارج نشده‌اند. این در زندان بود که روزها و ماه‌ها بطور رنج‌آوری طولانی بودند و گرنه در جامعه و در تاریخ یک ملت فاصله چند سال برای محک یک نظریه کاملاً قابل فهم و واقعی است. ما اکنون پانزده سال است که شعار سرنوشتی جمهوری اسلامی را می‌دهیم و جمهوری اسلامی هنوز سرچایش باقی مانده است. بنابراین بی‌انصافی در مورد نظر شرایط عینی و ذهنی انقلاب احمدزاده را فقط می‌توان به دو شیوه تغییر کرد؛ یا ما در مورد زمان با دو مفهوم متفاوت به بحث شرایط انقلابی نزدیک می‌شویم و یا اینکه باید معتقد باشیم این تئوری (وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب احمدزاده) ناگهان شانس آورد!

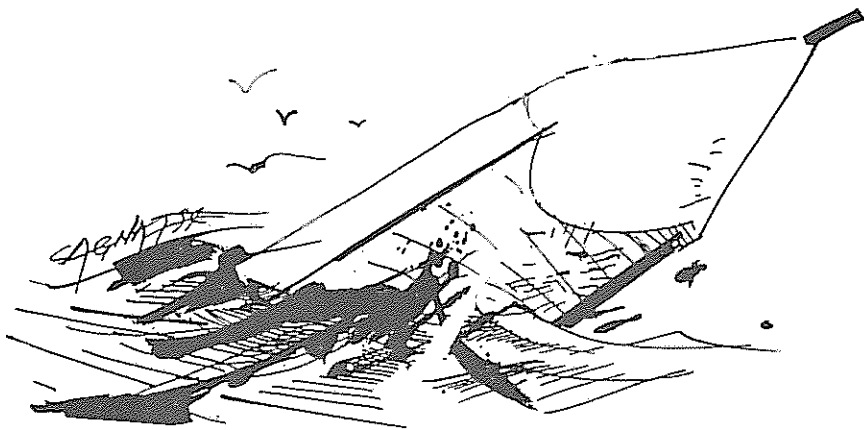
اگر نظر رفیق احمدزاده بر اساس وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب و مبارزه مسلحانه بمثابة استراتژی و تاکتیک در سازمان پیش رفته بود، در آستانه انقلاب بهمن سازمان فدایی می‌توانست با آمادگی بیشتری وارد مبارزه نظامی شود و در روز قیام مسلحانه از قدرت و تاثیر بالاتری برخوردار باشد.

دوباره به این سوال برگردیم که چرا خیزش جنبش انقلابی سال ۵۶ و گسترش و تعمیق آن همه نیروهای سیاسی را غافلگیر کرد؟ آیا انقلاب ایران براساس یک بحران اقتصادی شکل گرفته بود؟ یا برعکس ایران از سال ۵۰ به بعد دوران شکوفایی اقتصادی خود را

گام آغازین در تحلیل و تعیین مرحله انقلاب ایران، پاسخ به این سؤال است که آیا جامعه ایران در آستانه یک تحول عمیق تاریخی قرار گرفته است؟ به بیان دیگر آیا شرایط عینی و ذهنی انقلاب شکل گرفته‌اند؟ به نظر می‌رسد در کاربرد شرایط عینی و ذهنی انقلاب در ایران و جوامع مشابه باید یک تجدیدنظر اساسی کرد. تاکنون الگوی چپ در تحلیل مرحله انقلاب ایران آثار لنین و بویژه اثر وی «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» بوده است (یعنی در بهترین حالت چنین بوده است). در اینکه این اثر می‌تواند بصورت قانون عام انقلاب مورد استفاده قرار گیرد تردیدی نیست، اما دشواری هنگامی آغاز می‌گردد که انطباق این نظریه لنین به «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» نیاز می‌یابد، یعنی تحلیل از شرایط بحران اقتصادی و سیاسی و آرایش طبقات به هنگام وضعیت انقلابی. جامعه روسیه جامعه‌ای بود با ساختار قابل تعریف در چارچوب امپریالیسم (نظامی - فئودالی). «حلقه ضعیف بودن» نافی امپریالیستی بودن آن نبود. نوع تکامل بحران‌های اقتصادی سیاسی در جامعه روسیه با جوامع کنونی مانند ایران نشانگر تفاوت‌های فاحشی خواهند بود. بنابر این کاربرد واقعی نبوغ لنین در تحلیل مرحله انقلاب باید مراجعه مشخص به محتوا یعنی نوع خودویژه تکامل و گسترش بحران‌های سیاسی - اقتصادی جوامع مختلف باشد.

گسترش تکامل خودویژه بحران سیاسی - اقتصادی جامعه ایران را می‌توانیم با برگشت به انقلاب بهمن بهتر دریابیم.

انقلاب بهمن همه نیروهای سیاسی ایران و جهان را دچار سرگیجه کرد. خمینی که بتدریج در راس جنبش انقلابی قرار می‌گرفت به هیچوجه انتظار گسترش سریع جنبش انقلابی را نداشت. تا آنجا که به پیش‌بینی نیروهای چپ از روند انقلاب در ایران برمی‌گردد، این نیروها که عموماً در زندان بودند، باید به بحث‌های زندان در سالهای ۵۴-۵۵ مراجعه کرده طی این سالها اکثریت نیروهای چپ و از جمله فداییها شرایط



در صفوف اپوزیسیون نشانگر برتری نیروهای راست و رفرمیست بر نیروهای چپ رادیکال است. اما نیروهای رفرمیست بعزت رد سیاست سرنگونی رژیم از برنامه مشخصی برای حرکت برخوردار نیستند و برنامه‌های مبهم آنان فاقد زمان است معلوم نیست کی و چگونه رژیم تن به انتخابات آزاد خواهد داد. آیا می‌توان تصور کرد که در جریان شورش‌های انقلابی نیروی محدود چپ رادیکال بتواند در راس انقلاب قرار گیرد؟

در چنین جایی بحث تنها می‌تواند از زاویه نیرو مورد توجه قرار گیرد. می‌توان گفت نقش برنامه در سمت و سو دادن به نیروها نقش مهمی دارد و هر آنگاه چپ رادیکال برنامه به چنگ آوردن قدرت را ارایه دهد، تحقق عملی آن ممکن خواهد بود. اگر چپ رادیکال به چنین رتبه‌ای دست یابد، آنگاه می‌توان از امکان «عوض کردن تفنگ از این دوش به آن دوش»، یعنی گذار از مرحله دمکراتیک به مرحله سوسیالیستی سخن گفت: آیا چپ رادیکال و طبقه کارگر ایران در موضع قهرمانی قرار گرفته‌اند؟ قهرمانی به این لحاظ که با توجه به برتری کامل امپریالیسم جهانی، چنین گذاری به برتری کامل نیرو در درون و در مرحله پایان انقلاب دمکراتیک نیاز دارد. از آنجاییکه انقلابات در تاریخ ملل بندرت رخ می‌دهند، اگر خلق‌های ایران در مقابل شانس عبور از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی قرار گرفتند، چپ رادیکال باید از رهبری چنین گذاری هراسی به خود راه ندهد. انقلاب بهمن، جنبه ملی انقلاب ایران را حل کرده و استقلال ایران را تأمین کرده است. کوشش‌های جمهوری اسلامی برای احیای روابط امپریالیستی به موفقیت چندانی نایل نشده است. اگر انقلاب دمکراتیک بتواند این دستاورد انقلاب بهمن را حفظ کند (استقلال ملی را) از امکانات وسیعی برای تعمیق آتی خود برخوردار خواهد شد.

انقلاب بهمن خلاف انتظار توده‌ها جامعه را عقب‌تر کشانید، بار این ناامیدی بر دوش انقلاب آینده سنگینی می‌کند.

تجربه پراختی انقلاب بهمن فراموش نشده است. توده‌ها می‌دانند که با جنبش خیابانی می‌توان هر رژیمی را بزیر کشید. این جنبه مثبتی است که باید در تدارک انقلاب آینده در نظر داشت.

تا آنجاییکه به نقش چپ مربوط می‌شود، شکست جنبش کمونیستی در عرصه جهانی بمثابه مانع بزرگی در تأثیرگذاری این جنبش در حال و آینده خواهد بود. جنبش چپ به میزان زیادی اعتبار و اتوریته خود را از دست داده است. این امر، عامل منفی مهمی است که تعمیق انقلاب آینده را با دشواریهای فراوان روبرو خواهد کرد. انزوای بین‌المللی رژیم جمهوری اسلامی از مهمترین عوامل مثبتی است که متأسفانه جنبش انقلابی در استفاده از آن عقب است. اگر سلطنت‌طلبان و مجاهدین در همکاری با ارتجاع بین‌المللی بیشترین سود را از انزوای روزافزون رژیم می‌برند، نیروهای انقلابی باید با افشاگری مناسب‌تر و در تماس نزدیک با نیروهای بین‌المللی مترقی امکان یک‌تازی به نیروهای سلطنت‌طلب و مجاهد ندهند.

اگر بپذیریم که شرایط عینی و ذهنی انقلاب وجود دارد، آنگاه مسئله اساسی تعیین سمت و سوء مراحل انقلاب خواهد بود.

سرنگونی دیکتاتوری مذهبی مورد علاقه همه طبقات خلقی است. جناح‌هایی از بورژوازی هم خواهان کنار گذاشتن رژیم جمهوری اسلامی هستند. چنین مواضع مشترکی به گام نخست انقلاب ایران جنبه عمیقاً دمکراتیک می‌بخشد. مرحله آغازین انقلاب ایران، انقلابی است سیاسی که باید قدرت سیاسی را جابه جا کند، خصلت دولت موقت برآمده از انقلاب بستگی به نقش نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب خواهد داشت. آرایش نیروهای سیاسی در شرایط کنونی

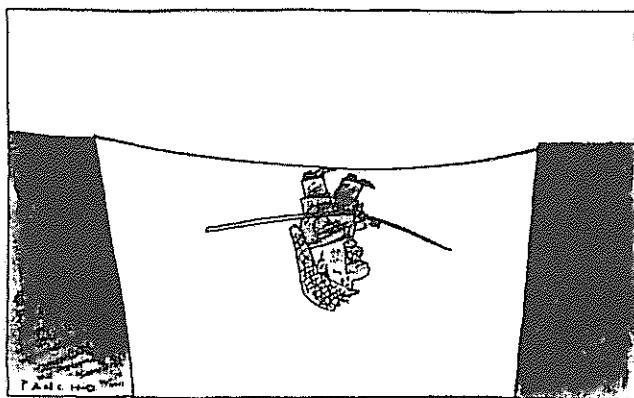
اساساً جامعه ایران در آستانه یک انقلاب نوین قرار گرفته است یا نه؟

توده‌های میلیونی ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند، تولید و صنایع ایران متلاشی شده و پول ملی ایران دچار بحران دائمی و عمیق است. قروض جمهوری اسلامی به مراکز مالی امپریالیستی عامل دائمی بحران اقتصادی ایران است و در افق نزدیک امکان بازپرداخت آنها وجود ندارد (انقلاب آینده ایران باید یکطرفه این قروض را لغو کند. این قروض به جمهوری اسلامی مربوط می‌شود نه به ملت ایران). بیکاری، گرانی و کمبود امکانات زندگی بی‌داد می‌کند. فاصله و شکاف طبقاتی در مدت حاکمیت جمهوری اسلامی گسترش و تعمیق یافته است. منابع مالی ایران در بخش دولتی بوسیله حکومت جمهوری اسلامی غارت می‌شود و در بخش خصوصی واسطه‌گری و اقتصاد غیر مولد بر این بخش حاکم است. مافیای دولتی دست در دست بخش خصوصی سرپای عرصه‌های اقتصادی را آلوده کرده و بحران ساختاری را بر جامعه حاکم کرده است. هیچگونه چارچوب قانونی برای جلوگیری از غارت این باندهای دولتی-خصوصی وجود ندارد. اکنون در جمهوری اسلامی «تسک گنبدیده است».

دیکتاتوری مذهبی با سرکوب سیاسی، با تحمیل بی‌حقوقی همگانی، با سرکوب زنان جامعه را دچار تخریب عمیق کرده است. هرگونه فکر به شیوه قرون وسطایی سرکوب می‌شود. مهم‌ترین جنبه بحران جامعه ایران در وجود همین دیکتاتوری نهفته است. تفکر یکجانبه‌نگر که امروز در چپ رفرمیست شکل گرفته است با دور زدن بحران سیاسی-اجتماعی و فرهنگی ایران برای اقتصاد آینده دلسوزی می‌کند.

بن بست اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی به شکاف روزافزون در «بالاییها» دامن زده است. این شکاف عمودی است و از بالاترین مقامات جمهوری اسلامی تا پایین‌ترین نهادها جاری است و عمل می‌کند. بنابراین، بحران بی‌سابقه اقتصادی و شکاف در بالایی‌ها گواه وجود شرایط عینی انقلاب در جامعه است.

شرایط ذهنی انقلاب، یعنی آگاهی توده‌ها نسبت به فقدان آینده در جمهوری اسلامی در حال تکامل دائمی است و جنبش‌های خودجوش هر گاه فرصت بروز می‌یابند، بسرعت گسترش می‌یابند. در نمونه‌ای مانند شورش مشهد ما شاهد گسترش سریع آن در ابعاد شهر بودیم. آنچه که مانع جاری نشدن وسیع‌تر جنبش انقلابی است، ضعف سازمان‌دهی در صفوف اپوزیسیون و بی‌برنامگی است. فشار پلیسی و سرکوب خشن و غریبان مانع اصلی گسترش جنبش‌های خودجوش است. عوامل مثبت و منفی که در مبارزه کنونی نقش دارند این چنین هستند:



کنفرانس «شرم‌الشیخ»

و

صلح محتضر

سلسله عملیات تروریستی جوخه‌های انتحاری حماس در شهرهای بیت‌المقدس، اشکلون و تل‌آویو افکار عمومی بین‌المللی را در عین تائر و همدردی با قربانیان این اقدامات تروریستی بار دیگر متوجه مسأله فلسطین، مناسبات اعراب و اسرائیل و روند مذاکرات صلح خاور میانه کرد.

رسانه‌های دول امپریالیستی بویژه امریکا و متحدان اروپایی آن، با نشان دادن مکرر صحنه‌های دلخراش این حوادث هولناک مثل همیشه کوشش کردند تا اذهان عمومی جهانیان را در رابطه با دلایل اصلی بحران خاورمیانه که طرفداری یکجانبه امپریالیستها از اسرائیل موثرترین عامل تشدید و بقای آن در شکل کنونی است، منحرف سازند و ریشه‌های واقعی گرایشات تروریستی و بنیادگرایی اسلامی در جوامعی نظیر فلسطین را که بر بستر شرایط وخامت‌بار اقتصادی-اجتماعی که بویژه با تخریب هر گونه چشم‌انداز امیدبخشی نسبت به روند کنونی صلح همچنان روبه رشد است پنهان دارند. و بالاخره فضائی بوجود آوردند تا اسرائیل با دست باز بتواند فشارهای طاقت‌فرسای جدیدی را به مردم ساکن مناطق خودگردان، تحت عنوان اقدامات بازدارنده اعمال کند و در پاسخ به عطش انتقام‌جویی ددمشانه راست‌ترین جناح‌های صهیونیستی به اعمال مجازات عمومی بیش از ۲ میلیون فلسطینی یعنی محاصره بی‌سابقه‌ی مناطق خودمختار، محرومیت کارگران فلسطینی از کار در اسرائیل و جلوگیری از رسیدن آذوقه و خواربار به این مناطق دست یازد. نکته قابل توجه دیگر در حاشیه این رویدادهای هولناک، طرح مجدد نام جمهوری اسلامی بعنوان بارزترین حامی دولتی تروریسم اسلامی در منطقه بود. گذشته از اسرائیل این موضوع توسط عرفات نیز در همان نخستین مصاحبه‌اش بعد از نخستین عملیات انتحاری عنوان گردید. و با توجه به سوابق روشن دست داشتن رژیم ایران در تروریسم بین‌المللی، نام دولت ایران بعنوان متهم شماره یک در یاری رساندن به انجام این

اقدامات، بر سر زبانها افتاد. تا جایی که هنگام تدارک کنفرانسی که به پیشنهاد عرفات و تائید اسرائیل در شرم‌الشیخ برگزار شد، حدسهایی در این زمینه که ممکن است دولتهای اروپایی ناچار از پذیرفتن موضع‌گیری مشخص و روشنی، لااقل در حد محکوم ساختن جمهوری اسلامی، گردند، قوت یافت. البته در جریان کنفرانس روشن گردید که منافع اقتصادی این حکومتها بر احساس همبستگی ضد تروریستی و یا تمایلات صلح‌طلبانه‌ی عمومی مورد ادعایشان رجحان دارد و آنقدر ناشی نیستند که با قیچی دفاع از صلح در خاور میانه شریان حیاتبخش اقتصادی خود با جمهوری اسلامی را قطع کنند. بهر حال هر چند در سخنرانیهای دویای ظاهراً اصلی کنفرانس شرم‌الشیخ، یعنی شیمون پروز و عرفات به نقش دولت ایران در تخریب روند صلح و گسترش تروریسم اشاره‌های روشنی شده بود اما پانزده کشور اروپایی با طرح شعار مذاکره و انتقاد مانع گنجانده شدن هر گونه اشاره مستقیمی به ایران گردیدند و البته حضور نمایندگان حکومتهای عربستان سعودی و شیخ‌نشینهای عربی خلیج در این کنفرانس- که خود از حامیان درجه اول بنیادگرایی اسلامی در مقابله با رشد جنبشهای دمکراتیک و ترقیخواه در منطقه هستند- را نیز در موفقیت موضع کشورهای اتحادیه اروپا برای جلوگیری از ذکر نام ایران

نباید نادیده گرفت.

بهرحال کنفرانس شرم‌الشیخ که پیش از برگزاری آن با عنوانهایی چون کنفرانس مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی یا نشست مدافعان صلح از آن یاد می‌شد دست آخر با توصیه‌هایی کلی جهت نجات موجود محتضری بنام «صلح» به کار خود پایان داد. در این میان طبق معمول توصیه‌های نیز جهت پرداخت تعهدات چندین میلیون دلاری ناچیزی که همین شرکت‌کنندگان در کنفرانس «شرم‌الشیخ» سه سال پیش در نخستین کنفرانس صلح در مادرید برای بهبود وضع اجتماعی اقتصادی ویران شده فلسطینی‌ها متعهد شده بودند و از پرداخت آن سرباز زده بودند آمده است. البته علی‌رغم آنکه در یکی از مفاد این بیانیه صراحتاً فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها به ادامه مذاکره تشویق شده‌اند و با اینکه نسبت به اهمیت پشتیبانی سیاسی و اقتصادی روند صلح از طریق توجه ویژه به نیازمندیهای حیاتی مردم فلسطین توجه شده است، دولت اسرائیل به سیاست اعمال مجازات اقتصادی یعنی شکنجه‌ی عمومی مردم مناطق خودگردان ادامه می‌دهد و شیمون پروز که مدال صلح نوبل را بخاطر آشتی با فلسطینی‌ها بر سینه دارد فرماندهی این جنایت عمومی را با افتخار بعهده دارد و برای مقابله با رقبای انتخاباتی خود در احزاب افراطی، هرگونه مذاکره جهت پایان دادن به این محاصره و

رئوس سیاست حزب «کارگر» اسرائیل در باره مسئله فلسطین

اواخر فوریه گذشته شیمون پروز با انتشار برنامه انتخاباتی حزب «کارگر» اسرائیل، شروع رسمی تبلیغات انتخاباتی این حزب را اعلام داشت.
میانی اعلام شده حزب «کارگر» در ارتباط با مسأله فلسطین که پایه سیاستهای دولت شیمون پروز در صورت انتخاب مجدد خواهد بود، بر چهار محور اصلی زیر استوار است:
- نفی هر گونه سیاست تقسیم بیت‌المقدس (اورشلیم) و دفاع از اسرائیلی بودن کامل آن
- مخالفت با بازگرداندن پناهندگان فلسطینی از کشورهای عربی به فلسطین (سرزمینهای خودمختار)
- مخالفت با ایجاد دولت مستقل فلسطین
- مخالفت با عقب‌نشینی به مرزهای ۱۹۶۷ (قبل از جنگ ژوئن).

سخنان عرفات در «شرم‌الشیخ»

بیشتر دامن خواهد زد» او اعتراف می‌کند که اقدامات انتقام‌جویانه‌ی اسرائیل مانند ممانعت از مراجعه کارگران فلسطینی به اسرائیل و نیز بستن راه ورود آذوقه و خوار و بار به مناطق خودمختار که از روز ۲۵ فوریه به اجرا درآمد، و همچنان ادامه دارد، اشغال نظامی مجدد بسیاری از مناطق خودمختار توسط ارتش اسرائیل، حکومت خودمختار منطقه‌ای را با مشکل جدی حیثیتی در برابر مردم روبرو کرده، و این حکومت را از برآوردن ابتدائی‌ترین نیازهای امنیتی و معیشتی روزمره آنان عاجز نشان داده است».

او می‌گوید «زمانی که عموم مردم از تنگدستی رنج می‌برند و طی همین دوره‌ی اخیر صدها هزار نفر به اردوی بیکاران افزوده شده است، و حکومت خودمختار در همین اوایل سال جاری با ۲۷۵ میلیون دلار کسر بودجه مواجه است چگونه می‌توان با تروریسم و خشونت مقابله کرد.

برقراری صلح تنها زمانی میسر است که با انجام اقدامات مثبت مردم باین باور برسند که برای استفاده از نتایج صلح باید از آن پاسداری کنند».

یاسر عرفات که در شرایط نومییدی کامل از وضعیت درونی جنبش مقاومت فلسطین و نیز سرخوردگی از مدافعین دروغین آن در میان دول غربی و اسلامی تن به پذیرش شرایط صلح احتمالی داده است. شرایطی که در اساسی‌ترین وجوه با حقوق به رسمیت شناخته شده فلسطینی‌ها در میثاقهای بین‌المللی مغایرت دارد. طی سخنرانی خود در این کنفرانس نکات مهمی را در رابطه با روند صلح و دلایل واقعی ادامه گرایش به تروریسم و خشونت در جنبش فلسطین متذکر گردید. او گفت:

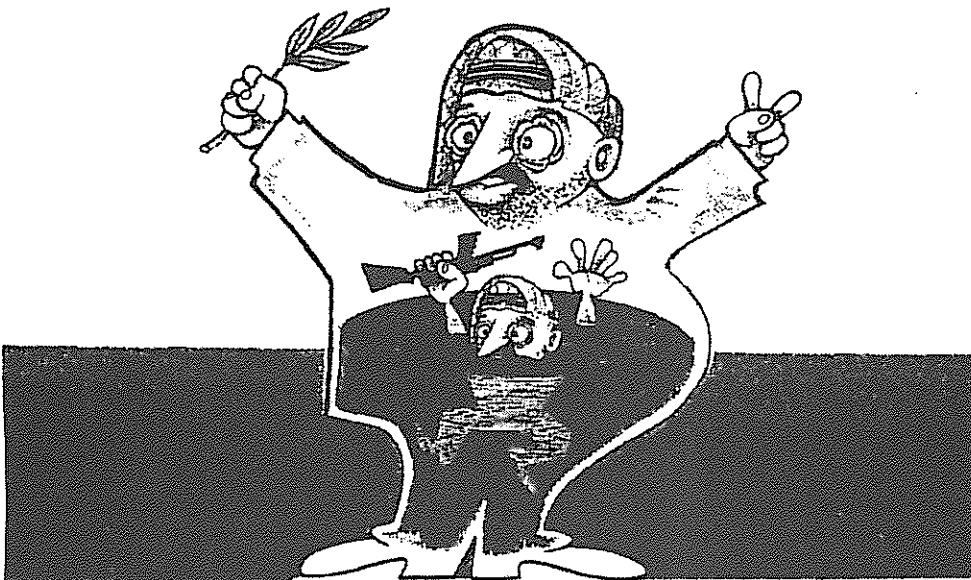
«گرایش مشترک ما در حمایت از صلح و جلوگیری از تخریب این روند توسط مخالفان صلح تنها در اجرای توافقاتی نهفته است که با هم امضا کرده‌ایم... مبرم‌ترین موضوع، اجرای اقدامات اقتصادی و اجتماعی است که از رشد دامنه‌ی فقر، محرومیت و بیکاری در میان مردم فلسطین جلوگیری کند، نه آنکه توسط اسرائیل منطقه خودمختار به محاصره درآید، از کار کارگران فلسطینی در اسرائیل جلوگیری شود و با تنگ کردن حلقه محاصره اقتصادی علیه مردم ما مجازات عمومی اجرا گردد امری که زمینه‌های رشد خشونت و تروریسم را هر چه

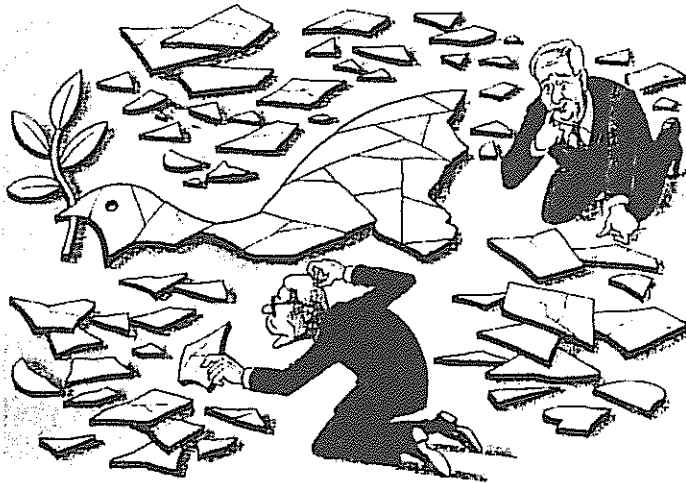
مجازات عمومی را رسماً و کراراً به بعد از انتخابات پارلمانی ماه مه حواله داده است.

برای آنکه ابعاد این واقعیت وحشتناک قدری روشن‌تر گردد کافی است به بخشهایی از سخنرانی عرفات در کنفرانس «شرم‌الشیخ» که در همین شماره چاپ شده است توجه کنیم، البته باید در نظر داشت که با توجه به ادامه‌ی محاصره مناطق خودگردان، اکنون که یکماه از این سخنرانی می‌گذرد اوضاع به مراتب وخامت‌بارتر از آن زمان است تا جایی که بنا به گفته‌ی ناظران بین‌المللی طی ۲۹ سالی که از اشغال این مناطق توسط اسرائیل می‌گذرد (ژوئن سال ۱۹۶۷) هیچگاه مردم فلسطین اینگونه در مضیقه‌ی اقتصادی قرار نداشته‌اند.

فاروق قدومی و مسئله صلح

فاروق قدومی رئیس دفتر سیاسی سازمان آزادیبخش فلسطین که یکی از منتقدان اصلی روند اریحا-غزه بشمار می‌رود، طی مصاحبه‌ای با هفته‌نامه «المجله» اعلام داشت که «این روزها فشارهای زیادی از سوی اسرائیل به سازمان آزادیبخش فلسطین وارد می‌شود که هدف آن ایجاد تغییرات بنیادی در منشور سازمان آزادیبخش فلسطین بویژه در رابطه با یکی از مفاد آن یعنی حذف هدف نابودی اسرائیل از اساسنامه ساف است». او گفت «با توجه به آنکه بخش‌های بسیار مهمی از توافقات مربوط به گسترش خودمختاری و مذاکرات مرحله نهایی در رابطه با بیت‌المقدس (اروشلیم) از طرف اسرائیل معلق و یا به تعویق انداخته شده است و مسائل مهمی چون حق تعیین سرنوشت و حق بازگشت آوارگان و مساله شهرک‌های یهودی‌نشین مسکوت مانده است، هنوز بسیار زود است که بخواهیم در منشور فلسطین تغییر بعمل آوریم». او در انتقاد به موضع ضعیف هیت نمایندگی فلسطین در مذاکرات با اسرائیل گفت: «دست‌آورد فلسطینی‌ها در مرحله گذشته مذاکرات بسیار ناچیز بوده است و اسرائیل حتی به نیمی از توافقاتی که در اسلو متعهد شده است وفا نکرده و هنوز زندانیان سیاسی فراوانی را در اسارت خود دارد» او همچنین تاکید کرد که تا خروج کامل سربازان اسرائیل از مناطق مورد توافق قرارداد، به منطقه خودمختار قدم نخواهد گذاشت اما حاضر است بعنوان رئیس هیئت نمایندگی جهت تقویت موضع طرف فلسطینی مجدداً با عرفات همکاری نماید.





بقیه از صفحه ۲۴

صلح در بوسنی ...

دولت‌های مستقل از بوسنی شروع نشد، اما نمی‌توانست در این جمهوری خاتمه نیابد، کمابین که جنگ بر سر این تقسیم نیز چنین بود. اروپای غربی و در رأس همه، دولت آلمان، تقسیم یوگسلاوی را تسریح نمود، حمایت‌های یک جانبه، فقدان جو دیالوگ بین طرفین ذینفع، کار را به جنگ کشانید. هر کسی تلاش کرد دیگری را مسبب جنگ معرفی نماید، اما جنگ برافروخته شده، دیگر متوقف شدنی نبود. صربها در یک طرف، نخست با اسلوانی، بعد با کرواسیا درگیر شدند و دست آخر، بعد از آتش بس بین این جمهوری‌ها، همه‌ی قوا متوجه بوسنی ... شد. اعلام استقلال این جمهوری در ژوئن ۹۱، شروع فاجعه‌ی سبعانه‌ترین پاکسازی‌های قومی در پایان قرن بیستم در اروپا بود.

اول جنگ بین صربها از یک طرف و مسلمانها و کرووات‌ها از طرف دیگر، بود. طولی نکشید سه جبهه باز شد. جنگ بین مسلمانها و کرووات‌ها نیز شروع گشت. دیگر کسی نبود که بدلیل تعلق قومی یا مذهبی مورد تعرض این یا آن طرف درگیر قرار نگیرد.

اتحادیه اروپا که در برافروخته شدن این جنگ نقش ایفا کرده بود، تلاش کرد که مبشر صلح باشد. سازمان ملل با استقرار نیروهای حافظ صلح کوشید که طرفین را به پذیرش صلح فرا بخواند. اما تمامی طرح‌ها، بدون آن که حاصلی داشته باشد، در اصرار طرفین متخاصم بر ادامه جنگ، نقش بر آب می‌شدند. توافقات آتش بس هنوز مرکب امضاها خشک نشده، زیر پا گذاشته و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفتند. صربها، در تمام طول دوران جنگ دست بالا را داشتند و با استفاده از امکانات ارتش سابق یوگسلاوی، عرصه را بر رقبای دیگر تنگ‌تر می‌کردند.

اروپا ناتوان از توقف جنگ و دارای منافع متضاد در برخورد به طرفین جنگ بود. امریکا تا مدت‌ها جنگ در بوسنی را مساله خود اروپا قلمداد می‌کرد و از دخالت جدی در آن اجتناب می‌ورزید.

پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات کنگره امریکا، اما، دولت دمکرات آمریکا را به فکر نشان دادن قدرت در سیاست خارجی، بخصوص در حل معضلات بوسنی که اکنون به موضوع داخلی نیز تبدیل می‌شد، انداخت. نظارات بمب‌افکنهای ناتو بر آسمان بوسنی برای جلوگیری از پرواز هواپیماهای صربها، جای پای امریکا برای ورود به صحنه جنگ بعنوان نیروی رهبری‌کننده‌ی ناتو بود. نخست، باید قدرت نظامی صربها درهم شکسته می‌شد و برتری آنها در این زمینه بهم می‌خورد. سپس بر زمینه این شرایط مذاکرات برای دیکته کردن قرارداد صلح که مدت‌ها بر روی دست اروپای

متحد باد کرده بود آغاز می‌شد.

همه چیز بر طبق نقشه پیش رفت. رهبران صرب‌های بوسنی از مذاکرات حذف شدند، میلوشویچ رئیس جمهور صربستان، به تنها سخنگوی صرب‌ها تبدیل شد و طی یک مذاکرات جداگانه اما، هدایت شده توسط امریکا در یک پایگاه نظامی قرارداد تقسیم به ۴۹ بر ۵۱ مورد توافق واقع گشت و در پاریس - برای شرکت دادن اروپائی‌ها در آن - به امضا رسید.

اکنون امریکا به آنچه که می‌خواست دست یافته است. رهبری خود را نشان داده است، اما آیا این به مفهوم آن است که این همه امنیت و صلح را به بوسنی - هرزگوین بازگردانده است؟ حضور نظامی ناتو، همه را در لاک خود فرو برده است. طرفین جنگ، شمشیرها را غلاف کرده‌اند و به لاک خود خزیده‌اند، اما این بمعنی آن نیست که آنها در خفا هنوز در فکر جنگ دیگری نیستند. کشور به سه منطقه‌ی پاکسازی

شده از دیگران، تقسیم شده است. از جامعه دیروز تنها نام آن باقی مانده است. این نام اما، دیگر بی‌مماس است. شهروندان صاحب این نام، به آسانی هراس از یکدیگر و کینه به دیگر را ترک نخواهند گفت. این امر را هیچ نیروی نظامی خارجی با تمامی قدرت آن، نمی‌تواند تسریع کند. منطق دیگری باید. منطقی که از همان آغاز در مسائل مربوط به یوگسلاوی غایب بود. منطق سیاسی دیکته کردن صلح، ادامه‌ی بی‌تفاوتی در برابر جنگ پیشاروی در آغاز این جنگ است. جنگی که اجتناب‌پذیر بود و به جای جلوگیری بدان دامن زده شد و در این زمینه اتحادیه اروپا و قبل از همه دولت محافظه‌کار آلمان نقش اصلی را داشته است. صلح را نمی‌توان با قدرت نظامی دیکته کرد. علیرغم تمامی تمهیدات برای صلح، هنوز از شرایط زندگی صلح‌آمیز در بوسنی نمی‌توان سخن گفت و چنین شرایطی به آسانی فراهم نخواهد شد.

قرارداد صلح بالکان:

قرارداد صلح بوسنی شامل ۱۵۰ صفحه، بازده ضمیمه و ۱۰۲ نقشه‌ی مختلف بوده که مهمترین نکات آن به قرار ذیل می‌باشند:

۱- مرزهای قبلی بوسنی بصورت اولیه‌ی خود باقی مانده و بوسنی به عنوان دولت واحد مورد تأیید مجامع بین‌المللی قرار می‌گیرد:

۲- از نظر اداره روابط داخلی بوسنی به دو بخش تقسیم می‌گردد:

۱- فدراسیون کرواتی - بوسنی ۵۱٪

۲- جمهوری صربها ۴۹٪

شهر پاله به عنوان پایتخت صربها باقی می‌ماند.

۳- شهر سارایوو به عنوان پایتخت مجموعه‌ی بوسنی همچنان رسمیت دارد و یکپارچه باقی می‌ماند.

۴- انتخابات حکومت مرکزی و مجلس ملی تحت نظارت مجامع بین‌المللی در سال ۱۹۹۶ انجام می‌پذیرد!

۵- تمامی شهروندان بوسنی صرف نظر از ملیت از حقوق متساوی برخوردارند.

۶- متهمین به جنایت در جنگ از حق استخدام در ارگانهای دولتی محرومند.

۷- برنامه‌ریزی جهت کمک به بازسازی مناطق جنگی به عهده‌ی مجامع بین‌المللی می‌باشد.

۸- به تحریم اقتصادی سازمان ملل بر علیه جمهوری یوگسلاوی و بایکوت نظامی بوسنی خاتمه داده می‌شود.

۹- یک نیروی «حافظ صلح بین‌المللی» به نام «ایفور» تحت رهبری ناتو و به فرماندهی امریکا در بوسنی مستقر گشته و جانشین نیروی حفظ صلح سازمان ملل می‌گردد.

۱۰- نیروی نظامی «ایفور» حفظ قرارداد صلح و کنترل منطقه را بعهده داشته و در صورت حمله مجاز به دفاع از خود می‌باشد.

ترجمه و تلخیص از نشریه: «صدای خلق» ارگان حزب کمونیست اتریش

گفتار نیک و کردار غیر

کاروان

نمایندگان مرکزی «رهبری انقلابی» توسط آقای مسعود رجوی مسئول شورا با تقریباً تکرار همان موضوعاتی که در بطن اطلاعیه مذکور آورده شده است، البته هر جریانی سیاسی حق دارد آن سیاستی را که صلاح می‌داند اتخاذ کرده و به پیش برد. اما از یکطرف با شناختی که متأسفانه فعلاً از مجاهدین و انحصارطلبی آنان در دست است و از طرفی دیگر چون «رهبری انقلابی» بانگ وحدت با جناح دیگر حزب دمکرات را سر داده است با هر برداشت و تعبیری از این ملاقات‌ها، پاسخگویی به برخی سئوالات ضروری بنظر می‌رسد. در شرایطی که مسئله نزدیکی و وحدت در بخش زیادی از نیروهای دو طرف حزب دمکرات با استقبال نسبی مواجه گشته است هدف این «ژستهای سیاسی» چه می‌تواند باشد؟ آیا «رهبری انقلابی» فکر می‌کند می‌تواند از یکطرف این ارزیابی را داشته باشد که تمامی نیروهای حزب دمکرات دارای برنامه و اهداف واحدی هستند و باید به دور هم گرد آیند و از طرفی دیگر با جریانی دیگر که اکثریت این نیروهای حزب دمکرات را نه انقلابی بلکه «مذاکره‌چی» قلمداد می‌نماید، پیمان سیاسی بست؟ حزب دمکرات از خطاگری نیست هر نیروئی می‌تواند و حق دارد به برنامه، مواضع و این یا آن سیاست وی انتقاد داشته باشد ولی بحث بر سر اینست نیروئی که احساس می‌کند در همگرایی کامل با برنامه و سیاست وی بسر نمی‌تواند میان این برنامه و سیاست و ارزیابی آن جریان دیگر پلی برقرار کند. گرچه این انحصارطلبی و گروه‌ستایی است که مجاهدین فرمان مبارزه علیه «مذاکره» را عمدتاً به سمت نیروئی می‌چرخانند که بدون اغراق از معدود نیروهائی است که در مبارزه‌ی عملی و سختی با رژیم به سر می‌برد، با این وجود باید پرسید آیا خطر «مذاکره» امروز در کردستان از تعرضات دائمی رژیم و بی‌خانمان شدن هرچه بیشتر روستائینی که تهدید به تخلیه روستاهایشان شده‌اند بیشتر است که مجاهدین این همه انرژی صرف کرده و می‌خواهند با دست «رهبری انقلابی» آنرا از سر کردستان دور کنند؟ اگر چنین باشد آیا «رهبری انقلابی» مجبور نیست میان شورای ضد «مذاکره» و حزب «مذاکره‌چی» یکی را انتخاب کند؟ پس وحدت با چه هدفی علم می‌شود؟ و یا اینکه «رهبری انقلابی» از این «ژستهای سیاسی» برای گرفتن دستی بالا و شاید با نیتی خیر در مذاکرات وحدت استفاده می‌کند؟ ولی آیا وحدت میان همراهان با توسل به فشار غیر عملی است؟ اگر این باشد آیا «رهبری انقلابی» در جریان گفتگوهای وحدت با جناح مقابل بنوعی «حق مذاکره» با مجاهدین برای خود قائل نمیشود؟ حرکت در راه نقد و نفی انشعاب و تلاش برای همگرایی زمانی نیروبخش است که عمل متناسب با آن نیز صورت بگیرد. همانگونه که فکر وحدت نیک است بهمان اندازه و شاید بمراتب بیشتر کردار متناقض با آن می‌تواند آنچنان لطماتی بر روحیات و اعتماد نیروهای ذینفع وارد آورد که جبران آن آسان نباشد. امید است پرچم وحدتی که برافراشته شده است به رهنمای شکاف و تجزیه‌ی بیشتری رنگ نبازد. تنها کسانی از وحدت دو نیروی سیاسی در کردستان البته اگر درست صورت بگیرد رنج خواهند برد که هیچ گونه قربانی با خواستهای میلیونها انسانی که پایمردانه در مقابل جمهوری اسلامی مقاومت کرده و می‌کنند، نداشته باشند.

هر روز که از عمر نظام حاکم بر کشورمان می‌گذرد نیاز به همکاری و هماهنگی تمامی نیروهای طرفدار آزادی و هواخواه پیشرفت و ترقی بیش از روز پیش نمایان می‌گردد. این ضرورت، در راستای مبارزه‌ی همه‌گیر و انقلابی برای برداشت مانع اصلی هرگونه آزادی و دگرگونی در ایران یعنی جمهوری اسلامی، از اهمیت زیادی برخوردار شده است. تلاش جریاناتی که می‌خواهند در این راه و چه بسا برای مسیر طولانی‌تری از مبارزه به نظرگاههای مشترکی دست یابند دامنه امیدواری در میان نیروهای فعال آنانرا وسیع‌تر می‌سازد. باز شدن بحث همکاری متقابل و نزدیکی و یا حتی یگانگی مجدد دو نیروی «حزب دمکرات کردستان ایران» و جناح انشعابی از آن بنام «حزب دمکرات کردستان ایران- رهبری انقلابی» از جمله‌ی این اقدامات و تلاش‌ها است. «رهبری انقلابی» از مدتها پیش در محافل گوناگونی که با هر دو جناح حزب دمکرات تماس مستقیم داشته‌اند از یگانگی نیروهای حزب دمکرات تحت هر شرایطی، سخن بمیان می‌آورده است. از طرف دیگر اخیراً در کنگره دهم حزب دمکرات کردستان ایران سیاست تماس و برقراری روابط تا حد وحدت با طرف مقابل، رسمیت پیدا کرده است. پس از گذشت چندین سال از انشعاب و بخصوص حاکم شدن فضای ناسالم و خصومت‌آمیز میان دو طرف و همچنین با توجه به ادامه اعمال فشار و سرکوب رژیم در کردستان، این اقدام نمی‌تواند رضایت خاطر نیروهای واقعاً پشتیبان جنبش انقلابی در کردستان ایران را جلب نکند. جنبشی که هم به تبع خواستهای دمکراتیک و هم به پشتوانه دهه‌هایی از مبارزه و فداکاری جایگاه سیاسی عمده‌ای در اپوزیسیون ترقیخواه ایران کسب کرده است. هم‌سویی و وحدت اصولی دو نیرو در مبارزه‌ای به وسعت کردستان نه تنها پایه‌های این مبارزه را قوام می‌بخشد بلکه در میان سایر نیروهای سیاسی منطقه و به درجاتی در معادلات میان آنها موثر می‌باشد. اما آیا مباحثاتی که دو طرف شروع کرده‌اند می‌توانند راهگشای وحدتی باشند؟ گرچه هنوز اندکی زود است که در مورد شکل رابطه و حد نزدیکی دو جریان در سرانجام گفتگویی که آغاز گشته است اظهارنظری کرد، اما هر نتیجه‌ای که از آن عاید گردد اینکه حزب دمکرات کردستان ایران موجودیت «رهبری انقلابی» را برسمیت شناخته است خود عملی مثبت و گامی به جلو به شمار می‌آید. البته این بدان معنا نیست که مرور و بازبینی زمینه‌هایی که انشعاب بر بستر آن میسر شد دیگر ضرورتی ندارد، ارائه پاسخهایی روشن به مسائل پیرامون جدائی گذشته و همگرایی کنونی با اعتقاد به نفی انشعاب و یگانگی مجدد از هر دو جانب تناسب دارد. اما دو خبر اخیر در رابطه با «رهبری انقلابی» و مجاهدین نه تنها چشم‌انداز سیر یگانگی نیروهای حزب دمکرات را روشن جلوه نمی‌دهند بلکه ابهامات تازه‌ای را نیز بوجود می‌آورند. اولین خبر مبنی است بر ملاقات آقای جلیل‌گادانی دبیر کل «رهبری انقلابی» با خانم مریم رجوی رئیس جمهور اعلام شده‌ی شورای ملی مقاومت و صدور اطلاعیه‌ای مشترک با هیئتی از شورا در مورد تأیید مقام ریاست جمهوری و نکاتی درباره‌ی مبارزه در کردستان و علیه خط «مذاکره» (که گویا خطر و مسئله روز در کردستان است) و خبر دوم حاکی است از بحضور پذیرفتن چند تن از

تمام کرد، در دیوارهای حرمسرا زندانی شد و برای بدست آوردن محبت امیر که روزی بود به جهان هستی و عاطفه، به مکر و حيله متوسل شد. شهر آشوب به خاطر وحشت و ترس از نابودی نقش محوله را بی آنکه بداند در قرنهای بعد چه بر سرش خواهد آمد پذیرفت، نقشی که همچون دانه‌های زنجیر او را به بند کشید که اگر می‌خواست پا از گلیم خود فراتر بگذارد فوراً تصویر شهر آشوب عشوهرگر، لذت ده، مکار و مست شهوت را در مقابل دیدگانش علم می‌کردند. شهر آشوب پرچم عثمانی شد که بر علیه زنان در تمام دوره‌ها بکار گرفته می‌شود.

اما جهان که آبستن دو زن بود، شهرزاد و شهر آشوب، خیلی دیربار دوم خود را بر زمین گذاشت. شهرزاد، دوقلوی شهر آشوب، زن خردگرا به دنیا آمد تا در مقابل زن خرد ستیز تصویر دیگری ارائه دهد. زنی که نمی‌تواند به جهان پیرامونش بی تفاوت باشد، وجودش آشیانه مهر است، بهروزی پیشه اوست و چون انسانی در بند فقر و تحجر می‌بیند به اندیشه متوسل می‌شود و به شیوه‌ی خود طغیان می‌کند. زنی متعهد و مهربان و نگران برباد رفتن عاطفه‌ی انسانی.

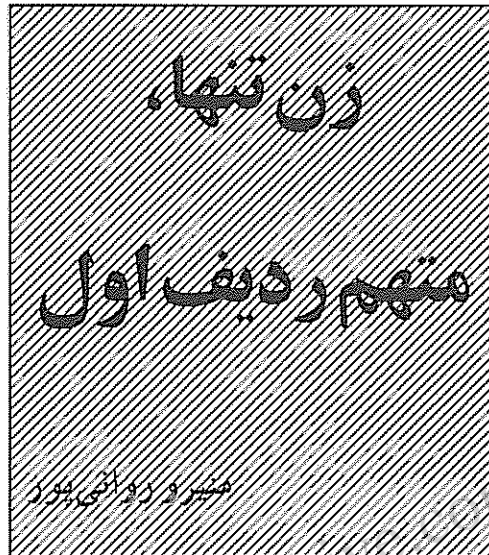
شهرزاد قصه‌گو با بکار بردن اندیشه و خلاقیت ذهنی امیر را از کسب و کار خود یعنی کشتار باز می‌دارد و هوش و حواس او را چنان می‌ریاید که قدرت برهنه‌اش به کنجکاوای کودکانه تبدیل می‌شود. امیر کودکی می‌شود که هر شب گوش به قصه شهرزاد می‌دهد و چون آفتاب برمی‌آید ملوک جهان‌بخت فارغ از اندیشه‌ی کشتار به خواب می‌رود.

اما تاریخ مردسالار، چهره‌ی خردگرا و خلاق شهرزاد را باور ندارد و تمام تلاش خود را در این راستا گذاشته است که همچنان تصویر خردستیز شهر آشوب را به عنوان تصویر ازلی و ابدی زن زنده نگه دارد. شهرزاد خردمند ضد دیکتاتور است، تن به مرگ نمی‌دهد و از اطاعت کورکورانه بیزار است و دوست ندارد در تماشاگه زندگی فقط برای لذت فراخوانده شود، او پایه‌های قدرت باور ملوک جوانبخت را که قویترین قدرت است متزلزل می‌کند و با خلاقیت و هوشمندی مرگ را به تسلیم وا می‌دارد. شهرزاد قصه‌گو با قصه‌های خود سنت دیکتاتوری را در هم می‌شکند و جهان شاهد پیروزی خرد بر خردستیز می‌شود.

تاریخ مردسالار انگار در طول تاریخ همیشه توان خود را بکار برده است تا با هزار ترفند وجه شهرزادی زن را نابود و بخش شهر آشوبی او را بزرگ و بزرگتر کند تا بتواند برایش نگهبانی بگذارد و او را که فارغ از

می‌پیوندند یا به گروه دوم و یا به نبرد ادامه می‌دهند.

دوستان! دیکتاتوری که من از او یاد می‌کنم کسی نیست که بر مسندی نشسته باشد، علناً احکامی صادر نماید یا فرمانی، من از تمام کسانی صحبت می‌کنم که در این دادگاه حضور دارند، من از غریب‌ترین دادگاه



جهان حرف می‌زنم، دادگاهی که از جنوب به خلیج فارس و از شمال به دریای خزر می‌رسد، دادگاهی که همیشه رسمی است و در آن، منم رديف اول، زن تنهاست.

زن تنها، منم رديف اول، بر علیه مصالح عمومی و امنیت اجتماعی اقدام کرده است. او در جامعه‌ای که ازلی ابدیست، سر به طغیان برداشته و تلاش نموده است که به جای هماهنگی با جامعه، جامعه را با خود هماهنگ کند. او تصویر زنی را که در ذهن جامعه حک شده زیر سوال برده است، تصویر خواهر دوقلوی شهرزاد، که هزاران سال پیش از او به دنیا آمده و در مقابل هجوم قدرت قتله‌ی امیر در بزم او نشسته، تن به بویناکی آغوش قدرت داده تا زنده بماند و شهوت خشم و قدرت او را خاموش کند، در تاریخ هستی انسانی، زنی شده عشوهرگر، خواهان زر و سیم که اندیشه را جز برای گرم کردن بستری بکار نمی‌برد.

خواهر شهرزاد که اینجا نامش را شهر آشوب می‌گذاریم در چه تنگنایی قرار گرفت که چنین نقشی از خود به یادگار گذاشت؟ خیال می‌کنم باید به گذشته‌ای بسیار دور برگردیم، به روزگاری که زن از کشت و کار کنار زده شده و با اولین هجوم و رودرو شدن با قدرت قتاله برای زنده ماندن از جسم خود و نه از خلاقیت ذهنی استفاده کرد. شهر آشوب در هر دوره‌ای با همان ذهنیت به زندگی تن داد و آنرا

اشاره: آنچه در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد، متن سخنرانی نویسنده سرشناس معاصر خانم منیرو روانی‌پور است. نویسنده «اهل غرق»، «کنیزو»، «سیریا-سیریا» و چند داستان، رمان و فیلمنامه دیگر، این سخنرانی را روز جمعه ۲۶ ژانویه ۱۹۹۶ در کلن (آلمان) ایراد کرده که مورد استقبال هم میهنان حاضر در جلسه قرار گرفته است.

دیکتاتور به زور از مردم اطاعت می‌خواهد و باور دارد که اندیشه‌ی راستین را گسترش می‌دهد. می‌ترساند و قابلیت ترسیدن را در انسان بیشتر می‌کند. بود او نبود شخصیت و ذلت انسان است. در مقابل دیکتاتور، بخشی به سرعت هم‌رنگ جماعت می‌شوند، عده‌ای ناگزیر تن به اطاعت می‌دهند و با اندیشه و احساس درونی مخالف، حرکات و رفتاری موافق دیکتاتور در پیش می‌گیرند و تعداد اندکی سر به طغیان بر می‌دارند.

۱- آنان که هم‌رنگ جماعت می‌شوند، همیشه در طول تاریخ به عنوان سیاهی لشکر عمل کرده‌اند، سیاهی لشکری که بسیاری اوقات تعیین‌کننده بوده است. سیاهی لشکر از هر حرکت و نوآوری وحشت دارد، چنگ به آرامش کاذب خود می‌زند و در این راستا هر چیز را به جز باور حاکم زیر پا له می‌کند، سیاهی لشکر ابزار دیکتاتور است، نیاز به اندیشه و تفکر خلاق ندارد و با حضور خود سطح اندیشه را تنزل می‌دهد.

۲- آنان که ناگزیر اطاعت می‌کنند به ریاکاری دامن می‌زنند، نقاب بر چهره هر لحظه به رنگی بت عیار در می‌آید، خیال می‌کند مبارز است و بنا به مصلحت روزگار حرکت می‌کند، همه چیز را برای توجیه اعمال و رفتار خود بکار می‌گیرد و اگر روزی روزگاری عرصه بر او تنگ‌تر شود ذهنیتش آشکار تن به هر پلشتی می‌دهد تا به باور حاکم بقبولاند که اصلاً بیگانه نیست و اصول را به بی‌چون و چرا می‌پذیرد. این جماعت فضیلت هوش انسانی را بکار می‌برند تا به زندگی ریاکارانه‌ی خود ادامه دهند و در روزگار بهروزی پرچم بدست می‌گیرند، هیاهوی بپا می‌کنند و باز با اندک تنگنا به سوراخی می‌خزند تا خود را تبرئه کنند دیگران را مورد شماتت قرار می‌دهند. آنان اندیشه، کردار و گفتاری متفاوت دارند و بدین لحاظ موجوداتی همیشه و بالقوه خطرناکند، چون هیچ کس نمی‌تواند در لحظه پی به اندیشه واقعی آنان ببرد.

۳- گروه دیگر که سر به طغیان بر می‌دارند درگیر و دار مشکلات نبرد یا سرانجام تسلیم می‌شوند و به جماعت سیاهی لشکر

۳- گروه دیگر سر به طغیان برداشته با جامعه و اخلاقیات آن بیمارگونه مخالفت می‌کند و از سر لجاجت، که خود نوعی مکانیسم دفاعی است، به همان راهی می‌روند که در ذهن شهر آشوب می‌رود و همان می‌شوند که در ذهن بیمار جامعه از زن تنها انتظار می‌رود.

تعدادی بسیار اندک به راه شهرزادی ادامه می‌دهند، خردستیزی آنان را از خرد دور نمی‌کند. نوادگان شهرزاد وظیفه‌ی خود می‌دانند نه مثل یک سرباز در میدان کارزار و نه همچون چریکی در برابر حکومت فاشیستی، که مثل زنان زحمتکش قالی‌باف، جامعه‌ی ازلی ابدی را با درایت و هوشمندی و گره به گره از نو بسازند با نقشی که هستی انسانی در آن متجلی باشد، انسانی که زیبایی و مهربانی را دوست می‌دارد و هست چون می‌اندیشد و اندیشه‌اش را در به سامان کردن جامعه نابهنجار بکار می‌گیرد.

بیزار از ذهنیت شهر آشوبی جامعه و زیر فشار اقتصادی، تبلیغاتی و نظامی (مقصود از اقدام نظامی تنبیه بدنی، انزوای کامل و شایعه‌پراکنی است) متهم واکنش نشان می‌دهد:

۱- از کرده‌ی خود پشیمان شده خانه‌نشین می‌شود تا بار دیگر کسی در را بکوبد و به خواستگاری جنسی بیاید که دیگر دست دوم است، محافظه‌کاری اصل اولیه‌ی زندگی اوست.

۲- خانه‌نشین می‌شود، تنها می‌ماند، چنگ به سنتها و باورهای جامعه می‌زند، سرانجام احساس گناه می‌کند و با هر حرکتی که نشان او وجه شهرزادی داشته باشد به مخالفت می‌پردازد و خود یکی از نگه‌دارندگان باورهای ضد انسانی می‌شود، آب به آسیاب امیر می‌ریزد، چماقی می‌شود تا بر سر زنانی کوبیده شود که زیر فشار ذهنیت شهر آشوبی، وجه شهرزادی خود را فراموش نمی‌کنند، او با هر حرکت آزادی‌بخش مخالفت می‌ورزد.

اندیشه است تحت سلطه قرار دهد، اما پس از شهرزاد کمتر زنی است که در خلوت خود به وجه شهرزادی خود نیاندیشد و زن تنها در اصل به این خاطر است که در دادگاه به عنوان متهم ردیف اول محاکمه می‌شود، چرا که از دایره‌ی قدرت خود، آشپزخانه، رختخواب و مجالس بزم پا بیرون گذاشته و خواهان جهان متفاوتی است که بر اساس برابری و قابلیت‌های ذهنی بنا شده باشد. متهم قبول ندارد که عشوگری تنها قابلیت اوست و اطاعت و فرمانبرداری تنها وظیفه‌اش. او به جهان پیرامونش حساس است و شیادی، زورگویی و دیکتاتورمنشی را جز محاسن بشری نمی‌داند، او آنچه را که منجر به نادانی و ناتوانی می‌شود پس می‌زند، هر چند که متهم کنندگان دستور شلیک دارند.

اقداماتی که بر علیه متهم صورت می‌گیرد، اقتصادی، تبلیغاتی و نظامی است. و گاهی این اقدامات در هم ادغام می‌شوند و در حرکتی عرصه را بر زن تنها تنگ می‌کند. زن تنها در تنگنای مالی قرار می‌گیرد، نانی که از جانب شوهر قطع شده در خانه‌ی پدری نیز بدست نمی‌آید، او شهر آشوبی است که در شهر رها شده، در خانه‌ی پدری - اگر خانه‌ای باشد - چند روز اول احساسات یا ترس از آبرو و باور نگهبانان خانواده حکم می‌کند که او را نگه دارند و بعد نصیحتها شروع می‌شود. نان‌خوری که کنار سفره نشسته ریشه‌ی نصیحتها را در همان لقمه‌ای می‌بیند که از سر سفره بر می‌دارد... پس کار، باید به دنبال کاری گشت، باورها در مقابل فشار اقتصادی عقب‌نشینی می‌کنند، تصویر شهرزاد در ذهن خانواده بزرگ می‌شود و شهر آشوب رنگ می‌بازد، اجازه کار داده می‌شود، اما پیشاپیش دستگاه تبلیغاتی جامعه کار خود را آغاز کرده است، شهر آشوب اگر بیش از این در شهر رها شود چه غوغایی به پا خواهد کرد؟ در ناخودآگاه و خودآگاه قومی، تصویر شهر آشوب همیشه حی و حاضر است. زن تنها می‌داند که اینک باغ بی‌حصاری است که هر رهگذری حق طبیعی خود می‌داند که دستی دراز کند و میوه‌ای از شاخه بچیند، برای همین به ترندهایی متوسل می‌شود و اول از همه در محل کار وضعیت خود را بکلی از دیگران پنهان می‌کند، چه اگر آشکار شود که او زن بیوه‌ی تنهایی است، با دو برخورد مشخص روبرو می‌شود: مردانی که می‌خواهند به هر طریق از این نم‌کلاهی بسازند و زنان شوهرداری که از حضورش می‌ترسند. ترس و وحشت موجب دشمنی و یا دوری می‌شود، پس او همیشه حتی در میان دوستان سابق خود نیز غریبه‌ایست که قصد آشوب دارد و می‌خواهد خانه و کاشانه‌ی را بر باد دهد.

با همکاران و خوانندگان «اتحاد کار»

ه رفیق گرامی، پ.

فوقی مقاله ارسالی شما به دستمان رسید و مورد مطالعه قرار گرفت. از همکاری شما متشکریم.

ه آقای «راست‌جو» رونوشت نامه‌ای را که در انتقاد نسبت به مطالب یکی از نشریات جریانات اپوزیسیون نوشته‌اند، برای ما ارسال کرده‌اند. ضمن اعلام وصول و تشکر از ایشان، به اطلاع می‌رسانیم که چاپ این نامه برای ما امکان‌پذیر نیست و در وهله نخست، خود نشریه مورد نظر، بایستی اقدام به این کار نکند.

ه برنامه و اساسنامه «انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران» که در ژانویه گذشته در مجمع عمومی این انجمن در پاریس به تصویب رسیده و نهائی شده است، به دستمان رسید. علاقمندان می‌توانند جهت دریافت آن با انجمن مذکور تماس بگیرند. با آرزوی موفقیت.

ه رفیق ب. ری. گرامی، قطعه‌ی شعرگونه شما را دریافت کردیم ولی نقد شما را درباره موضوع مورد نظر دریافت نکرده‌ایم. اگر انتقادی در آن زمینه و یا مطالب دیگر «اتحاد کار» به صورت مقاله تهیه کرده و ارسال کنید، بیشتر مورد استفاده ما و خوانندگان نشریه قرار می‌گیرد.

ه کمیته هماهنگ کننده تحصن پناهندگان در ترکیه «اعلامیه‌هایی تحت عنوان» پیرامون ضرورت‌های ادامه تحصن» و بمناسبت هفدهمین سالگرد انقلاب ۵۷ برای اتحاد کار ارسال داشته‌اند. ضمن تشکر از دست‌اندرکاران کمیته، متأسفانه بدلیل تاخیر در دریافت آنها از انتشار معدوریم.

شماره ۲۵

اردیبهشت ۱۳۷۵

آوریل ۱۹۹۶

ETEHAD KAR

AVRIL 1996

VOL 3. NO. 25

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر، از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.

آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اتریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I)
349 W.GORGIA
P.O. BOX 3586
VANCOUVER, B.C.
V6 B 3Y6
CANADA

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853

صلح در بوسنی و چشم اندازها

آن که طبق قرارداد صلح باید تمامی شرایط نه فقط برای ساکنین فعلی این سرزمین، بلکه حتی آوارگان در بازگشت به خانه و کاشانه خود تضمین گردد، مسلمانان و کراتها که متحدند و فدراسیون واحدی را تشکیل می دهند، هر جا که دستشان برسد ریش یکدیگر را چیچی می کنند. شهر موستار که باید سمبل همزیستی این دو می شد، هنوز تقسیم بین این دو است و تلاش های شهردار اعزامی اتحادیه اروپا به این شهر، عملاً با شکست مواجه شده است. با این وجود، همین که توپها شلیک نمی کنند، تفنگها سکوت کرده اند، هنوز صلح برقرار است. اما این به مفهوم آن نیست که کشور بوسنی-هرزگوین، به عنوان یک دولت واحد و تقسیم ناپذیر به همانگونه که قرارداد صلح امضاء نشده پیش بینی می کند، یک واقعیت است: شکی نیست که این جمهوری زمانی چنین بوده است، اما میان آن بود و این آرزوی موجود در قرارداد صلح، چهار سال جنگ نهفته است. چهار سالی که دهها هزار کشته، صدها هزار زخمی و میلیونها آواره از خود بر جای گذاشته است. چهار سالی که طی آن، شکافها، عمیق تر شده است. خصومتها شکل گرفته به قساوت تبدیل شده، جنایتها مرتکب شده است و جراحات عمیقی را بر چهره کشوری نهاده است که ترکیبی از اقوام و ملیتهای مختلف، و در یک کلام یک جامعه چند فرهنگی بوده است، و اکنون به تعداد همهی آحاد خود از درون تجزیه شده است و خود را نابود نموده است. آیا صلح دیتون قادر است این کشور را دوباره یکپارچه کند؟

بوسنی-هرزگوین خود مدل کوچکی از جامعه چند ملیتی یوگسلاوی سابق بود. با این تفاوت که اگر در یوگسلاوی مرزهای جغرافیایی بین مناطق ملی، حتی با اندک تداخلی بین آنها وجود داشت و هر کدام یک جمهوری محسوب می شدند، جمهوری بوسنی هرزگوین، تمام یوگسلاوی در یک جمهوری و حامل تمامی تضادهای بالقوه آن بود. اینجا انسانها با هر تعلقی که داشتند اعم از مذهبی یا قومی، فاقد مرز جغرافیایی به مفهوم کشوری آن بودند، همه در کنار هم و در اختلاط با هم شهروندان یک جمهوری را تشکیل می دادند.

سقوط یوگسلاوی و تقسیم قهری آن به بقیه در صفحه ۲۰

اکنون ماههاست که سلاحها در بوسنی، دیگر شلیک نمی کنند. ظاهراً سیاست امریکا، در این خطه از جهان به موفقیت رسیده است. جنگ چهارساله میان صربها و کراتها و مسلمانان در حال پایان یافتن است. تنش های میان طرفهای درگیر کاهش یافته است، تقسیمات ارضی پیش بینی شده در قرارداد صلح «دیتون» دیگر تکمیل شده است. اسرای جنگی طرفین معاوضه شده اند. کنفرانس های متعدد، از خلع سلاح تا تسلیح این یا آن طرف متخصصم موضوع بحث است. بازسازی آتی این کشور کوچک و ویران شده در طول یک جنگ داخلی ۴ ساله هنوز در حرف مطرح است. دادگاه بین المللی رسیدگی به جنایات جنگی، احکام جدیدی را علیه افراد مختلف از گروهبندهای قومی صادر کرده است. دهها هزار نیروی حافظ صلح که بخش مهمی از آنها را نیروهای ارتش امریکا تشکیل می دهد، تحت فرماندهی ناتو، در کار نظارت بر اجرای قرارداد صلح هستند، استقرار این نیرو برای یک سال پیش بینی شده است و قرار است در پایان این یک سال دیگر نیازی به این حضور نباشد و بوسنی-هرزگوین، که اکنون عملاً به سه حوزه نفوذ تقسیم شده است، در پایان این یک سال بعنوان یک کشور واحد باقی بماند که ۵۱ درصد خاک آن را مسلمانان و کراتها کنترل می کنند که در یک فدراسیون بر روی کاغذ متحد شده اند و ۴۹ درصد آن را صربها در دست دارند. که رهبران آنها رسماً بعنوان جنایتکاران جنگی تحت پیگرد قرار دارند.

صلح ظاهراً به بوسنی برگشته است. اما هیچ کس انگار به پایداری آن باور ندارد. از یک سو اتحادیه اروپا کمک به بازسازی را به کنترل تسلیحاتی و ایجاد توازن بین نیروهای متخصص منوط می سازد، از طرف دیگر، دولت آمریکا به همراه ترکیه و دیگر کشورهای اسلامی، کنفرانس برای تسلیح ارتش مسلمانان تشکیل می دهد و قول میلیونها دلار کمک در این زمینه می دهد. در خود بوسنی، هر کدام از طرفین که یک وجب خاک را به دیگری می سپارد تا طبق نقشه های ضمیمه ی قرارداد صلح به تعهدات خود عمل کند. سیاست زمین سوخته را به کار می گیرد. هیچ کدام از اهالی مربوط به گروهبندهای قومی متخصصم، جرات آن را ندارند، که در زیر سلطه ی دیگری بماند، علیرغم